

تبیین و بررسی وجوه تمایز مشاوره فلسفی با مشاوره روان شناختی

سید حسام حسینی

دانشجوی دکتری تخصصی فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه شاهد تهران (نویسنده مسئول)

s.hesam_h@yahoo.com

سید سالار حسینی

دانش آموخته مدیریت دولتی دانشگاه پیام نور مرکز سقز

salar1252.h@gmail.com

اکبر رهنما

دانشیار، گروه فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه شاهد، تهران

rahnama@shahed.ac.ir

بهبود مشکلات زندگی در دوران باستان نقشی منحصر به فلسفه بود. این نقش محوری به واسطه سلطه علم در عصر مدرن به فراموشی سپرده شد. اما در دوران معاصر فلسفه به خود آمده و درصدد احیای دوباره جایگاه خود در زندگی به واسطه فعالیت‌هایی عملی همچون مشاوره فلسفی است. تحقق این مهم مستلزم تبیین مرزهای تمایز این رویکرد نوظهور با سایر اشکال مشاوره روانشناختی است. لذا این پژوهش با هدف تبیین وجوه تمایز مشاوره فلسفی با مشاوره روان شناختی صورت گرفت. نوع پژوهش از حیث هدف، کاربردی و از لحاظ رویکرد، کیفی می‌باشد و جهت تبیین هدف از روش تحلیل مفهومی و از نوع تفسیری بهره گرفته شد. براساس یافته‌های پژوهش، وجوه تمایز این دو حوزه را می‌توان از حیث تفاوت در تعریف، نقش درمانی، موضوع، وظیفه و نقش، مهارت‌ها، اهداف و رابطه میان مراجع و مشاور تبیین نمود. نتایج پژوهش نشان داد این دو حوزه می‌توانند به عنوان مکمل، همدیگر را پشتیبانی نموده و جهان بینی و وضعیت روانی مراجعان را توأمان مد نظر قرار دهند.

واژگان کلیدی: مشاوره فلسفی، مشاوره روانشناختی، درمان، جهان بینی.

۱. مقدمه

در دنیای مدرن امروز، انسان در جهانی از معرفت‌های شخصی و واقعیت‌های متعدد زندگی می‌کند و بسیاری از تهدیدها و بحران‌های روانی، ناشی از عادت‌های غلط تفکر است. پیچیدگی علوم، گسترش دانش بشری، وجود معرفت‌های مختلف، مفاهیم تکه تکه شده، اندیشه‌های ناهمگون و تضادهای فکری میان انسان‌ها، روز به روز بر دامنه این مشکلات افزوده است. در چنین فضایی انسان به جای آنکه بتواند به مدد فکر و اندیشه، خویش را از بحران‌های گریبان‌گیر بشر آزاد سازد، خود گرفتار بحران اندیشه شده است (مک ایتنیر^۱، ۱۹۹۷؛ بوهم^۲، ۱۹۹۶). تضاد، کشمکش و کج فهمی بین آدم‌ها، نفی دیگری و تأیید بی چون و چرای معرفت خویشتن از ویژگی‌های بارز انسان مدرن و از آفت‌های شناختی بشر در عصر معاصر است. این عوامل رنج فراوانی را بر وی وارد نموده، او افسرده و قهقرا است، و نیازمند تأمین وجود انسانی خویش و رهایی خود از افسردگی و هدایت به سوی پیشرفت است. در چنین فضایی علوم مختلف درصدد ارایه راه‌هایی برای کاهش آلام بشری برآمده‌اند که فلسفه نیز به عنوان خاستگاه علوم بشری از این امر مثنی نبوده است. شاید بارها از خود پرسیده باشیم آیا فلسفه دارای وجهی عملی برای پاسخگویی به چالش‌ها و نیازهای روانی زندگی امروز می‌باشد؟ و یا صرفاً در عرصه دانش نظری باقی مانده و کارکردی در زندگی شخصی افراد ندارد. فلسفه که با توسعه پوزیتیویسم منطقی^۳ در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم از حوزه علم کنار گذاشته شده، و متهم به ارائه گزاره‌های پیشینی و آزمایش‌ناپذیر بود، به‌عنوان رشته‌ای بدون حوزه کاربردی در نظر گرفته شد. این درحالی است که بسیاری از اندیشمندان برخلاف این دیدگاه، فلسفه را حوزه‌ای کاربردی در زندگی انسان‌ها تلقی نموده‌اند. از جمله ساویج^۴ (۱۹۹۷) معتقد است

1. MacIntyre

2. Bohm

3. Logical positivism

4. Savage

که بسیاری از مکاتب فلسفی یونان باستان مانند کلیان^۱، رواقیون^۲، اپیکوریان^۳ و فیلسوفانی چون سقراط^۴ فلسفه را به عنوان رشته ای عملی و آموزش هنر زندگی می دانستند که در آن تفکر عامل حرکت در انسان و مشاوره است که زایش اندیشه را بدنبال دارد (ساویج، ۱۹۹۷: ۴۰). ویتگنشتاین به نقل از مارتین^۵ (۲۰۰۱) فلسفه را به عنوان شیوه ای از زندگی تعریف می کند (ویتگنشتاین به نقل از مارتین، ۲۰۰۱: ۲۰۱). از منظر هایدگر^۶ (۱۴۰۱) فلسفه مسیری است که فرد در زندگی ضمن برقراری ارتباط با دیگری طی می کند (هایدگر، ۱۴۰۱: ۳۶). راب^۷ فلسفه را بخش جدایی ناپذیر شرایط اجتماعی و فرهنگی زندگی انسانی تلقی نموده (راب، ۲۰۰۲) و مارینوف^۸ (۲۰۰۵) نیز فلسفه را حکمتی پویا می داند که واقعیت های زندگی، کیفیت و چگونگی زندگی را مورد تحلیل و بررسی قرار می دهد (مارینوف، ۲۰۰۵: ۱۱).

در پاسخ به همین نیازها بود که در پایان قرن بیستم فلسفه به خود آمد و سعی نمود تا رویکردی عملی اتخاذ نماید. این چرخش توسط یک جنبش فلسفی هدایت می شود که تلاش دارد معنای اصلی فلسفه را بازیابی نموده و فلسفه را به روشی برای زندگی و مواجهه با چالش های آن تبدیل کند. در این راستا مشاوره فلسفی^۹ به عنوان زمینه ای که این امر را در عینی ترین شکل آن ترسیم می نماید سعی نمود خود را به عنوان پارادایم جدیدی در عصر حاضر برای حل مشکلات انسان مطرح نماید. گوتکنخت^{۱۰} (۲۰۰۶) جنبش جهانی مشاوره فلسفی را واکنشی به سرگردانی انسان معاصر و شیوه زندگی وی در نتیجه سیاست زدگی و سلطه فناوری بر ابعاد زندگی وی تلقی می نماید (گوتکنخت، ۲۰۰۶: ۴۲). در واقع مشاوره فلسفی تلاشی برای پیوند فلسفه و واقعیت های زندگی انسانی است که پیش از آن در حوزه اخلاق کاربردی مورد استفاده قرار می گرفت. بنابراین فلسفه امروز نیز همچون

-
1. Cynics
 2. Stoics
 3. Epicureans
 4. Socrates
 5. Wittgenstein quoted by Martin
 6. Heidegger
 7. Rabe
 8. Marinoof
 9. Philosophical counselling
 10. Gutknecht

گذشته می‌تواند راهنمای فرد در غلبه بر اضطراب، رنج و دغدغه‌های زندگی روزمره باشد. اما فلسفه با جنبه مفهومی و نظری گسترده خود چگونه می‌تواند با مشکلات زندگی عملی مانند «مشکلات ازدواج» یا «تضادهای خانوادگی» همراه شود؟

به عقیده مشاوران فلسفی، آنچه باید انجام شود این است که فلسفه را به زندگی روزمره نزدیک کنیم. زیرا فلسفه در طول سالیان به یک رشته کاملاً آکادمیک تبدیل شده و تلقی آن به عنوان یک سبک زندگی و در عین حال جنبه شفابخش آن نادیده گرفته شده است. بدین منظور، باید فلسفه را که از دیرباز عمدتاً بر مطالعات نظری متمرکز بود، جدای از اضطراب، گرفتاری‌ها و هنجارهای روزانه فرد، از «برج عاج»^۱ پایین کشید و به زندگی عینی فرد آورد.

از منظر مشاوره فلسفی، اندیشه فلسفی و زندگی عینی جدایی ناپذیرند. علاوه بر تلاش برای ایجاد ساختارهای نظری در مورد زندگی و واقعیت، فلسفه باید این نکته که وجه عینی زندگی و واقعیت وجود دارد را نیز مدنظر قرار دهد. بنابراین مشاوران فلسفی همواره بین گفتمان نظری فلسفی و خود فلسفه دومی را ترجیح می‌دهند (لاهاو، ۱۹۹۷).

مشاوران فلسفی «فلسفه» را ارائه نظریه‌ها، جست و جوی راه‌حلی برای حل مسائل تاریخ فلسفه یا ادامه بحث‌های آکادمیک نمی‌دانند. بلکه آنها فلسفه را جستجویی در جهان معنا و اندیشه افراد تلقی می‌کنند. آنها ارزش‌ها، مفاهیم، باورها، رفتارها، نگرش‌ها و تصمیماتی را که به زندگی معنا می‌بخشند را بررسی نموده و جهان بینی انسان‌ها را فرآیندی متغیر، که بایستی از نو بررسی گردد تلقی می‌نمایند (لاهاو، ۱۹۹۶ الف، ۲۷۶-۲۷۷). به این ترتیب، مشاوران فلسفی از ارائه نسخه‌های آماده در مورد چگونگی زندگی دوری نموده و هدف آنها آغاز فهم فلسفی جدید در افراد است (لاهاو، ۱۹۹۶ الف: ۲۶۰).

۱. برج عاجی لفظی است نشأت گرفته از غزل‌های سلیمان در کتاب مقدس که بعدتر به عنوان لقبی برای مریم مورد استفاده قرار گرفت. از قرن نوزدهم این اصطلاح در اشاره به جهان یا محیطی به کار می‌رود که اندیشمندان در آن مشغول پی جویی‌هایی منفک از دغدغه‌های عملی زندگی روزمره می‌شوند.

فلسفه از آغاز پیدایش و در دوران باستان به عنوان یک رشته شغلی، سبکی از زندگی و روشی برای درک معنای زندگی تلقی می‌شد. مثلاً از نگاه رواقیون فلسفیدن تمرینی عملی برای آزادانه و آگاهانه زیستن است. یعنی فلسفه در اصل نه یک رشته آکادمیک بلکه روشی برای زندگی بود. تنها در قرن‌های اخیر است که بر بنیانی نظری استوار گشته و از عمل بی‌بهره بوده است (مارینوف، ۲۰۰۵: ۲۰). هایدگر به نقل از مارتین (۲۰۰۱)، ضمن تحسین فلسفه یونان باستان از منظر کاربرد عملی فلسفه در زندگی، عنوان می‌دارد: «فلسفه گرايشی است که باید امکان دیدن موجود را بر حسب آنچه هست فراهم آورد». به این ترتیب فردی که با بحرانی مواجه است بنا بر فلسفه عملی باید به جای زیر سؤال بردن «من» در یک فرایند ذهنی با پرسش‌های «چه کاری می‌توانم انجام دهم؟» یا «چه تدبیری باید بیاندیشم؟» به راه حل نزدیک شود (مارتین، ۲۰۰۱: ۹).

در راستای این نقش مهم فلسفه در زندگی بود که مشاوره فلسفی به صورت رسمی در سال ۱۹۸۱ میلادی و به واسطه تلاش‌های فیلسوف آلمانی گرد آخنباخ^۱ و با تأسیس اولین کلینیک فلسفه در کلن آلمان آغاز شد. اینکه آخنباخ را بنیانگذار این رشته جدید نامیده‌اند به سبب مسیری است که وی پس از تأسیس اولین کلینیک مشاوره فلسفی طی نمود و بدینسان به ارتقای این حوزه جدید یاری رساند. آخنباخ در سال ۱۹۸۲ «انجمن تمرین فلسفی»^۲ و در سال ۱۹۸۷ اولین شماره «مجله تمرین فلسفی»^۳ را منتشر کرد. انجمن تمرین فلسفی متشکل از اعضای از کشورهای اتریش، سوئیس، هلند، نروژ، ایتالیا، کانادا، اسرائیل و آفریقای جنوبی بود که فعالیت‌های این انجمن و همچنین مجله تمرین فلسفی در اشاعه این رویکرد جدید در سطح جهانی بسیار حایز اهمیت بود (تیلماز^۴، ۲۰۱۸: ۶).

آخنباخ به نقل از میلز^۵ (۲۰۰۱) معتقد است که تمایز آشکاری بین مشاوره فلسفی و سایر اشکال مشاوره وجود دارد و تنها شباهت میان آنها تعامل و گفتگویی است که میان مشاور و مراجع شکل

-
1. Gred Achenbach
 2. Society for Philosophical Practice
 3. Journal of Philosophical Practice
 4. Tillmanns
 5. Mills

می‌گیرد و هرگونه رابطه درمانی میان مشاور و مراجع را رد می‌کند (میلز، ۲۰۰۱: ۲). آخنباخ ایده اصلی حامی مشاوره فلسفی را دیالوگ‌های سقراطی و بهره‌گیری از روش‌ها و نظریه‌های فلسفی برای بهبود تصمیمات و انتخاب‌های بهتر در مراجعان تلقی می‌کند. از نظر وی مشاوره فلسفی صرفاً یک تلاش منطقی برای به اشتراک گذاشتن ایده‌ها و تئوریهای محض فلسفی نیست بلکه مشاوره فلسفی نوعی فلسفه ورزی سقراطی برای مواجهه و غلبه بر مشکلات عملی زندگی است (شوستر^۱، ۲۰۰۵: ۷). ابتکار آخنباخ یک رویداد منحصر به وی نبود و فیلسوفانی در کشورهایی مانند فرانسه، ایالات متحده، هلند، اسپانیا، آرژانتین و غیره به این فعالیت پیوستند. در حال حاضر، این جنبش - و تنوع بیانی که در آن به کار رفته است - به یک جنبش بین‌المللی و جهانی بدل گشته و مورد استقبال بسیاری از متفکران قرار گرفته است (بارینتوس^۲، ۲۰۰۵: ۲۰). پیش‌زمینه‌های فکری نظریه آخنباخ به فعالیت‌های فلاسفه‌ای چون جان ون وین^۳، پاول شارکی^۴، مایکل راسل^۵ و لوئیس سانسیلو^۶ برمی‌گردد.

جان ون وین در سال ۱۹۶۷ فعالیت فلسفی خود را در مشاوره و در زمینه مشکلات وجودی و روانی آغاز نمود و در سال ۱۹۷۳ مرکز فلسفه برای تعلیم و تربیت خود و والدین^۷ را با هدف افزایش آگاهی‌پدرانه در مواجهه فرزندان با تجارب زندگی افتتاح نمود (رومرو^۸، ۲۰۱۰: ۱۴۹).

پاول شارکی در سال ۱۹۷۴ به عنوان مشاور فلسفی در بیمارستان عمومی شهرستان فارست^۹ شروع به فعالیت نمود. وی سعی داشت نوعی فلسفه آمیخته با پزشکی بالینی را برای مراجعان خود ارائه نماید بعدها، در سال ۱۹۹۲، شارکی همراه با فیلسوف آمریکایی الیوت دی. کوهن^{۱۰}، اولین

-
1. Schuster
 2. Barrientos
 3. John van Veen
 4. Paul Sharkey
 5. Michael Russel
 6. Luis Cencillo
 7. Education of Self and Parenthood(
 8. Romero
 9. Forest County
 10. Eliot. D. Cohen

انجمن مشاوره فلسفی در ایالات متحده تحت عنوان «انجمن ملی مشاوره فلسفی»^۱ را تأسیس کرد (بارینتوس، ۲۰۰۵: ۲۰).

مایکل راسل نیز فعالیت فلسفی خود را از دهه ۱۹۶۰ آغاز نمود. وی در خصوص نحوه گرایش به مشاوره فلسفی ابراز می‌دارد: «دیدن دانشجویانی که مشکلات شخصی خود را با من در میان می‌گذاشتند و نتایج ضعیفی که آن‌ها از روش‌های مشاوره روانشناختی دریافت نموده بودند من را به این اندیشه که از فلسفه برای بهبود معانی زندگی دانش‌جویانم بهره‌گیرم رهنمون نمود» (راسل^۲، ۲۰۰۱: ۶-۷).

در اسپانیا نیز در دهه ۱۹۷۰ فعالیت‌های فلسفی سانسیلو در سطح جهانی قابل توجه است. وی در خصوص گرایش به فعالیت‌های مشاوره فلسفی ابراز می‌دارد: «گرایش به فلسفه در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی که هیچ کاربردی در زندگی عادی مردم نداشت مایه شرمساری بود، اما اعتبار ایجاد شده توسط مارینوف به من این امکان را می‌دهد که دوباره خود را فیلسوف معرفی کنم، و با فلسفه (نه پزشکی یا حتی روانشناسی) من مؤثرترین ابزار و بینش را برای روش درمانی خود به دست آورده‌ام» (رومرو، ۲۰۱۰: ۱۴۹). در ادامه سازمان‌هایی در راستای ترویج و توسعه مشاوره فلسفی و به منظور برقراری پیوند دوباره فلسفه، انسان و زندگی در بسیاری از نقاط جهان تأسیس شد. در اولین گام ایده‌های آخنباخ به سرعت مورد توجه گروهی از دانشجویان فلسفه در دانشگاه آمستردام قرار گرفت. این دانشجویان ایده‌های آخنباخ را مورد مطالعه قرار داده و کارگاه‌هایی به منظور تمرین فلسفی برگزار نمودند. آدریان هوگندیک^۳ یکی از این دانشجویان بود. بعدها وی با افتتاح مطب خود در سال ۱۹۸۷ و ارایه مشاوره‌های فلسفی در سطح سازمانی و فردی و تأسیس «انجمن تمرین فلسفی» در سال ۱۹۸۹ بنیانگذار مشاوره فلسفی در هلند لقب گرفت. مجله «عمل فلسفی» در هلند اولین بار در سال ۱۹۸۷ و دو سال قبل از تأسیس انجمن منتشر شد. در سال ۱۹۹۸، هلند بیست و پنج فیلسوف مشاور عملی داشت. که هتل فیلسوف^۴ در آمستردام، پاتوق جنبش هلندی مشاوره فلسفی

1. National Philosophical Counselling Association

2. Russel

3. Adrian Hogandyk

4. Philosophers Hotel

تلقی می‌شد. انجمن هلندی ماهی یک بار در آن هتل تشکیل جلسه می‌داد و اعضا سمپوزیوم‌ها^۱ یا رویدادهای دیگر مرتبط با فلسفه و کاربردهای آن در زندگی روزمره را مورد بررسی قرار می‌دادند. در سال ۱۹۸۹ شولمیت شوستر یکی از معروف‌ترین و تأثیرگذارترین نمایندگان مشاوره فلسفی، مرکز سوفون^۲ (مؤسسه زندگی جدید برای تمرینات فلسفی، مشاوره و روانکاوی) را در اورشلیم افتتاح نمود. شوستر (۱۹۹۹) در مشاوره فلسفی معتقد به ترکیب فلسفه و مشاوره روانی بود. وی در رویکرد خود تحت عنوان «روانکاوی فلسفی» ضمن تلفیق روانشناسی وجودی و مبانی فلسفی انگلیستانسیالیسم استدلال می‌نماید که بهره‌گیری مشاوره فلسفی از این روش به مراجع یاری می‌رساند تا با آگاهی کامل از آزادی وجودی خود، بدون محدود شدن در تجربیات گذشته، قادر به خلق خود واقعی فرد در زمان حال و آینده باشد (شوستر، ۱۹۹۹ الف: ۶۸).

در سال ۱۹۹۲ «انجمن آمریکایی فلسفه، مشاوره و روان‌درمانی» (ASPCP) با هدف تبیین ارتباط فلسفه و سایر رشته‌های مرتبط با مشاوره و با مدیریت مارینوف دایر گردید.

در سال ۱۹۹۸، مارینوف که مدیر «انجمن آمریکایی فلسفه، مشاوره و روان‌درمانی» بود انجمن را ترک نموده و «انجمن پزشکان فلسفی آمریکا» (APPA) را تأسیس نمود و مأموریت اصلی خود را به صورت مجموعه‌ای از فعالیت‌های مبتنی بر فلسفه تعریف و این رویکرد که مشاوره فلسفی هیچ‌سختی با روانشناسی یا روانپزشکی ندارد را ترویج نمود (دوگان، ۲۰۰۰: ۵۸). مارینوف (۲۰۰۵) با وجود اینکه خود را از پیروان و حامیان نزدیک ایده‌های آخنباخ معرفی می‌کند مشاوره فلسفی را نوعی روان‌درمانی و گزینه‌ای برای افرادی تلقی می‌کند که از درمان‌های روانی و روان‌پزشکی سرخورده شده‌اند. از نظر وی نوع نگاه این رویکردها به مراجع به عنوان یک بیمار منجر به روی آوردن آن‌ها به مشاوره فلسفی گشته است. وی معتقد است که انسان‌ها برای مقابله و غلبه بر مشکلات زندگی درصدد بهره‌گیری از کمک‌های حرفه‌ای و تخصصی بودند و بدین منظور راه‌های بسیاری از روحانیون مذهبی تا روانشناسان را امتحان کردند. روان‌پزشکان در تلاش برای تشخیص بیماری درصددند بفهمند که چه سندرم یا اختلالی باعث مشکلات مراجع شده است. اما برخلاف این تلقی

-
1. Symposium
 2. Centre *Sophon*

همه می خواهند به صورت یک انسان عادی پذیرفته شوند و هیچ کس نمی خواهد به دلیل نقص هایش غیرعادی دیده شود. اکنون آنها از کمک‌های حرفه‌ای رویکرد نوینی به نام مشاوره فلسفی بهره می‌گیرند تا بینش جدیدی از نیروی شفا بخش فلسفه را تجربه نمایند. مشاوره فلسفی با بهره‌گیری از حوزه‌های منطق، ارزش‌های اخلاقی، معنای زندگی و عقلانیت تمامی چالش‌های ملال‌آور زندگی را مورد بررسی قرار می‌دهد و به انتخاب‌های بهتر و تصمیمات منطقی‌تر، به افراد در زندگی یاری می‌رساند. وی ابراز می‌دارد که انسان‌ها برای رفع نگرانی‌های خود در زندگی نیاز به تشخیص بالینی بیماری خود ندارند، بلکه نیازمند گفتگویی عمیق و هدفمند برگرفته از سنت سقراطی برای ادراک فلسفه شخصی زندگی خود می‌باشند (مارینوف، ۲۰۰۵: ۱۱).

این رویکرد از آغاز توسعه به عنوان نوعی جایگزین مشاوره روانشناختی مورد توجه مشاوران فلسفی قرار گرفت. این واقعیت که برخی از جنبش‌های فلسفی نقش مهمی در توسعه رویکردهای مختلف روان‌درمانی دارند مشاوران فلسفی را ترغیب نموده است که فلسفه می‌تواند نوعی جایگزین برای مشاوره روانشناختی باشد (شفچیچک، ۱۹۹۵: ۷۵). الیوت کوهن (۱۹۹۵) نقش فلسفه در توسعه مشاوره روانشناختی را از برخی جهات با تأثیراتی که والدین بر فرزندان خود دارند مقایسه می‌کند. همانگونه که کودکان تحت تأثیر والدین خود بزرگ می‌شوند، مشاوره نیز در طول زمان با تأثیرپذیری از فلسفه توسعه یافته است. به عنوان مثال، می‌توان منبع درک روح سه گانه‌ی فروید^۱ را در تمثیل ارا به ران که افلاطون^۲ در دیالوگ فیدروس^۳ ارائه کرد، ریشه‌های اگزستانسیال درمانی^۴ را در فلسفه وجودی، گشتالت درمانی^۵ را در مبانی پدیدارشناختی^۶ و رفتار درمانی عاطفی منطقی را در مبانی فلسفه رواقی مشاهده نمود (کوهن، ۱۹۹۵: ۱۲۱).

بنابراین در راستای آنچه بیان گردید، فلسفه آکادمیک و حوزه روان‌درمانی دو بخش مهمی بودند که فیلسوفان عملی می‌خواستند حدود فعالیت‌های خود را از آن متمایز نمایند و بدین ترتیب

-
1. Freud
 2. Plato
 3. Phaedrus
 4. Existential therapy
 5. Gestalt therapy
 6. Phenomenology

یکی از مهمترین مشکلاتی که فیلسوفان عملی هنگام مشخص کردن تفاوت‌های مشاوره فلسفی و روان‌درمانی با آن مواجه شدند، عدم یافتن معیارها و تعریف مشترکی بود که جنبه‌های اساسی فعالیت آنها را توضیح دهد. بنابراین، اگر بخواهیم جنبه‌های متمایز مشاوره فلسفی و روان‌درمانی را مشخص نماییم، اولین سؤالی که باید پاسخ داده شود روشن نمودن قلمرویی است که آن را از دیگر اشکال مشاوره متمایز می‌سازد. یعنی تصمیم بگیریم که آیا به طور کلی با دنیای روان‌درمانی مقابله نماییم؟ یا آن را با یکی از مهم‌ترین جریان‌های آن مقایسه کنیم و یا با توجه به مکتبی خاص این مقایسه را انجام دهیم.

از این رو با توجه به آنچه در مبانی نظری در باب ضرورت تبیین جایگاه مشاوره فلسفی در میان دیگر حوزه‌های مشاوره بیان گردید مسئله اساسی این پژوهش بررسی تفاوت‌های حوزه‌ی مشاوره فلسفی که مدعی شکلی متفاوت از فلسفه ورزی و نوع جایگزینی از مشاوره است، با مشاوره روانشناختی یا روان‌درمانی که قبلاً با موفقیت اجرا شده و در انحصار مطالعات مشاوره است می‌باشد. پاسخ به این پرسش بدون شک به فهم بهتر مشاوره فلسفی و تبیین جایگاه این رویکرد نوظهور در میان سایر اشکال مشاوره یاری خواهد رساند.

با بررسی‌های صورت گرفته در مبانی نظری و پیشینه پژوهش‌های خارجی و داخلی می‌توان ادعان نمود که مبانی نظری این رویکرد به خوبی تبیین گردیده و از ساحت‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. با این وجود پژوهشی که به صورت مستقیم در تبیین وجوه متمایز مشاوره فلسفی و مشاوره روانشناختی گام مؤثری برداشته باشد یافت نشد و جنبه متمایز و نوآورانه پژوهش حاضر از این منظر قابل توجه است.

در باب اهمیت نظری پژوهش باید خاطر نشان ساخت که پژوهش‌هایی از این دست با تبیین مبانی، نظریات و رویکردهای جدید بستر نظری مناسبی را برای نظام مشاوره و افرادی که در جستجوی شفایی به جز درمان‌های روانشناختی هستند فراهم می‌آورد. و اهمیت کاربردی پژوهش، شامل پاسخگویی به سؤالات مشاوران در تفکیک مرزهای مشاوره فلسفی با سایر اشکال مشاوره در

مواجه با مشکلات متعدد مراجعان با شرایط خاص و پژوهش‌گران و علاقه‌مندان به مشاوره فلسفی و فراهم سازی بستر مناسب برای پژوهش‌های تطبیقی و کاربردی در این زمینه است. لذا با توجه به آنچه در بیان مسئله، ضرورت و اهمیت موضوع عنوان گردید هدف کلی این پژوهش « تبیین و بررسی وجوه تمایز مشاوره فلسفی با مشاوره روان شناختی » می‌باشد و دستیابی به این هدف و برجسته نمودن وجوه تمایز مشاوره فلسفی از سایر اشکال مشاوره در نهایت می‌تواند به توسعه نظری و عملی این رویکرد یاری رساند.

۲. روش پژوهش

از آنجا که هدف پژوهشگر توسعه دانش نظری در یک زمینه خاص تحت عنوان مشاوره فلسفی است نوع این پژوهش از حیث هدف، نظری یا بنیادی و از لحاظ رویکرد کیفی می‌باشد. جهت جمع‌آوری داده‌ها و برای تبیین مسئله پژوهش از روش تحلیل مفهومی و از نوع تفسیری و مفهوم‌پردازی و تحلیل عقلانی بهره گرفته شد. در روش تحلیل مفهومی، کاربرد کلمات به منزله روش اساسی تحلیل در نظر گرفته می‌شود. بدین صورت که عناصر دو مفهوم، در کنار هم گذاشته شده و سپس مقایسه بین آنها صورت می‌گیرد (باقری، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۳۴). از آنجا که مشاوره فلسفی و روانشناختی دو مفهوم محوری این پژوهش می‌باشند لذا روش تحلیل مفهومی جهت تحلیل عناصر، جستجوی ارتباط بین مفاهیم مختلف و بازشناسی روابط آنها مورد استفاده قرار گرفت. منابع جمع‌آوری داده‌های پژوهش شامل تألیفات و آثار دسته اول در خصوص مشاوره فلسفی، پایان‌نامه‌ها، مقالات، آثار و نوشته‌ها و روایت‌های تاریخی مرتبط با موضوع تحقیق بوده است. بدین منظور برای جمع‌آوری اطلاعات، نمونه‌های مناسب از منابع مرتبط با موضوع پژوهش به صورت هدفمند انتخاب و برای ثبت داده‌ها از فرم فیش برداری استفاده شد و داده‌های بدست آمده در طول تحقیق به طور مستمر تحلیل و تفسیر گردید.

۳. یافته‌های پژوهش

۳-۱. تفاوت در تعریف

نداشتن تعریف واحدی از مشاوره روانشناختی و مشاوره فلسفی که بتوان با استناد به آن تفاوت میان آنها را برجسته نمود یکی از مهمترین چالش‌های آخنباخ و ران لاهو در تبیین مرزهای مشاوره فلسفی و مشاوره روانشناختی تلقی می‌گردد. آخنباخ (۱۹۹۷) در این خصوص بیان می‌دارد: «از آنجا که مشاوره فلسفی در مراحل اولیه توسعه قرار دارد و مفهوم روشنی از مشاوره روانشناختی نیز وجود ندارد نمی‌توان مرزهای مشخصی برای تعیین رابطه آنها ترسیم نمود (آخنباخ، ۱۹۹۷: ۶۲). آخنباخ معتقد است که وقتی کسی سعی دارد تعریفی حداقلی از فعالیت‌های مشترک مشاوره روانشناختی ارائه نماید فقط با یک برچسب توخالی روبرو می‌شود که هیچ کمکی به فرمول بندی رابطه آن با مشاوره فلسفی نمی‌کند. وی تعریف هانس استروتزکا^۱ از مشاوره روانشناختی که بر مبنای آن «مشاوره روانشناختی تعامل هدفمندی میان یک یا چند بیمار و یک یا چند درمانگر، بر اساس نظریه رفتار عادی و نابهنجار، به منظور درمان اختلالات رفتاری یا رنج، با ابزارهای روانشناختی و با تکنیک‌های قابل آموزش است» را مورد نقد قرار داده و بیان می‌دارد که در این تعریف به جز مفهوم «تعامل» (در مشاوره فلسفی تعامل میان دو فرد و در روان درمانی میان دو نقش: درمانگر-بیمار) مفهوم مشترکی میان مشاوره فلسفی و روان درمانی وجود ندارد و این تعریف هیچ ارتباطی با فعالیت انجام شده در مشاوره فلسفی ندارد. بنابراین آخنباخ هرگونه ادعایی مبنی بر درمان اختلالات مراجعان را رد نموده، و این نکته را که مشاوره فلسفی دارای تکنیک‌های قابل آموزش، اهداف از پیش تعریف شده و تفکیک مراجعان به عادی و بیمار را نیز نمی‌پذیرد (آخنباخ، ۱۹۹۷: ۶۲). به این ترتیب، بنیانگذار مشاوره فلسفی هرگونه تلاش برای یافتن شباهت‌های بین این دو حوزه را مردود انگاشته و تأیید می‌نماید که مشاوره روانشناختی و فلسفی در همه موارد ذکر شده در تعریف دارای تفاوت‌های بنیادی به شرح زیر هستند:

1 . Hans Strotzka

- در راهبرد مشاوره: آموزش استاندارد در مقابل آموزش فلسفی.
- در نوع رابطه میان مشاور و مراجع: درمانگر-بیمار در مقابل فیلسوف-میهمان.
- در جهت گیری: درمان از پیش تعیین شده و فرایند گرا در مقابل شفاف سازی فلسفی.
- در مورد ابژه و موضوع مشاوره: فرآیندها و معانی روانشناختی در مقابل ایده‌های فلسفی.
- در نحوه تفسیر اختلالات روانی و رنج‌های انسانی: درمان در مقابل رویکرد فلسفی - هرمنوتیکی.
- در روش شناسی: تکنیک‌های قابل آموزش در مقابل گفتگوی فلسفی.
- در اهداف: درمان و بازگشت به حالت عادی در مقابل توسعه و پیشرفت یک بینش فلسفی (آخنباخ، ۱۹۹۷: ۶۳).

لاهاو (۱۹۹۶) نیز بیان می‌دارد که از آنجا که هیچ توصیف و تعریف واحدی از مشاوره روانشناختی وجود ندارد نمی‌توان رابطه آن را با مشاوره فلسفی تبیین نمود (لاهاو، ۱۹۹۶: ۲۶). لاهاو (۱۹۹۵) معتقد است که توصیف آخنباخ و پیروان او از مشاوره روانشناختی بر اساس مدل درمانگر-بیمار که در آن نقش درمانگر تشخیص بیماری مراجعان، درمان و بازگرداندن آنها به حالت عادی است، ساده انگارانه و غیرواقعی بوده است (لاهاو و تیلماز، ۱۹۹۵: ۷). وی معتقد است که در این توصیف برخی از نظریه‌ها و رویکردهای روانشناختی نوین (که از روش‌های فلسفی بهره می‌گیرند) نادیده گرفته شده است. وی بیان می‌دارد که روانشناسان معاصر از طیف وسیعی از رویکردها از جمله درمان اگزیستانسیال، شناخت درمانی^۱، درمان عقلانی-هیجانی^۲ و معنادرمانی^۳ بهره می‌گیرند که دارای سطوح متنوعی از شباهت به تحقیقات فلسفی و تفسیر جهان بینی مراجعان هستند (لاهاو و تیلماز، ۱۹۹۵: ۱۱). به عقیده لاهاو، در بحث نظری در مورد تفاوت‌های بین مشاوره فلسفی و مشاوره روانشناختی باید به جای تمرکز بر دیدگاه‌های روانشناسان در مقابل فیلسوفان بر تمایز میان اصول اولیه روان‌شناسی و فلسفه تمرکز نمود. لاهاو معتقد است که مشاوره فلسفی

1. Cognitive therapy
 2. Rational-emotive therapy
 3. logo therapy

برخلاف مشاوره روانشناختی که به تفسیر همه جزئیات زندگی مراجع علاقه مند است به دغدغه‌های فلسفی زندگی مراجعان احترام گذاشته و از روانشناسی همه مشکلات آنها خودداری می‌کند (لاهاو و تیلماز، ۱۹۹۵: ۱۲).

۲-۳. تفاوت در نقش درمانی مشاوره فلسفی و مشاوره روانشناختی

از تحلیل و تبیین موضع فیلسوفانی که به شباهت‌ها و تفاوت‌های مشاوره فلسفی و روانشناختی پرداخته اند می‌توان دیدگاه آنها را به سه دسته تقسیم نمود:

دسته اول: کسانی که معتقدند فلسفی و روانشناختی دو حوزه کاملاً مستقل و متمایز هستند.
دسته دوم: کسانی که معتقدند که نمی‌توان مرزهای روشنی بین این دو حوزه ترسیم نمود.
دسته سوم: کسانی که آشکارا اعلام می‌کنند که مشاوره فلسفی نوعی درمان جایگزین روانشناختی است.

در دسته اول که از جدایی رادیکال بین این دو حوزه دفاع می‌کنند، می‌توانیم به دیدگاه آخنباخ اشاره نماییم که معتقد است تنها نقطه مشترک این دو حوزه «تعامل» میان مشاور و مراجع است. شوستر (۱۹۹۹) نیز ضمن نقد رویکرد مشاوره روانشناختی، از استقلال مشاوره فلسفی در برابر رویکردهای بالینی و درمانی به شدت دفاع می‌کند، و بیان می‌دارد که علیرغم گرایش فلسفی نیرومند برخی از رویکردهای مشاوره روانشناختی، مشاوره فلسفی نگاه نوینی است که سهم غیر بالینی فلسفه در بهزیستی مراجعان را بسیار مهم می‌داند (شوستر^۱، ۱۹۹۹ ب: ۳). شوستر موضع خود را به این صورت بیان می‌کند که «مشاوره فلسفی نوع جدیدی از درمان یا جایگزینی برای مشاوره روانشناختی نیست بلکه نوعی «فردرمانی»^۲ است، که گرچه موجبات بهزیستی مراجعان را با کشف راه‌های نوین ادراک هستی، توسعه و تغییر خودآگاهی و در نهایت اصلاح تفکر و رفتار آنان فراهم می‌آورد اما درمان نیست. از نظر وی مشاوره فلسفی زمانی به هدف اصلی خود، که نوعی بهبود را نیز در خود مستتر دارد، دست خواهد یافت که خارج از موسسات پزشکی انجام شده و تلقی مراجع به عنوان

1. Schuster
2. Trans therapeutic

بیماری که نیازمند خدمات درمانی و مراقبتی است دگرگون شود» (شوستر، ۱۹۹۹ ب: ۹). وی معتقد است که حتی تأثیر فلسفی زیاد برخی از درمان‌ها همچون درمان شناختی، اگزستانسیال درمانی، روانشناسی فلسفی بالینی، روان درمانی عقلانی و سایر ترکیبات درمان و فلسفه به آنها این حق را نمی‌دهد که فعالیت خود را فلسفی بنامند. روانشناسان بالینی با مدرک تکمیلی فلسفه، نباید صرفاً با بهره‌گیری از فلسفه در درمان مراجعان خود، فیلسوف عملی نامیده شوند زیرا آنها در حرفه و فرایند درمانی خود علاوه بر دانش فلسفی به تحوّل فلسفی نیز نیاز دارند (شوستر، ۱۹۹۹ ب: ۱۹). در نتیجه، شوستر قاطعانه بیان می‌دارد که مشاوره فلسفی از مشاوره روانشناسی سرچشمه نمی‌گیرد. این رویکرد قبلاً توسط روانشناسان یا درمانگران انجام نمی‌شد و نتیجه یک رویکرد ترکیبی از روانشناسی و فلسفه نیز نیست بلکه مبدأ و سنت مشاوره فلسفی، فلسفه و گفتگوی مستقلی میان مراجع و مشاور فیلسوف است.

دسته دوم، معتقدند که با توجه به روابط نزدیک این دو رویکرد، نمی‌توان تمایز دقیقی میان آنها قایل شد و این دو حوزه دانشی، سهم بسزایی در توسعه یکدیگر دارند. در حمایت از این موضع لاهاو (۱۹۹۵) معتقد است: «از آنجا که مشاوره روانشناختی ویژگی‌های مشترکی با مشاوره فلسفی دارد، این دو حوزه می‌توانند از نوعی همکاری متقابل بهره‌جویند. مشاوران فلسفی می‌توانند به روانشناسان در بهره‌گیری از عناصر فلسفی یاری رسانده و از دیگر سو روانشناسان نیز می‌توانند به فیلسوفان مشاور در شناخت فرایندهای روانشناختی جلسات مشاوره خود کمک کنند» (لاهاو و تیلماز، ۱۹۹۵: ۱۲).

در همین راستا دیورزن (۲۰۰۱) معتقد است: «مشاوره فلسفی و روان درمانی دو حرفه به هم پیوسته می‌باشند که فعالیت آنها همپوشانی نزدیکی با یکدیگر دارد. مشاوران فلسفی در جلسات مشاوره جنبه‌های شخصی و عاطفی زندگی مراجعان را که قبلاً روان‌دوران آنها را با جزئیات بیشتری مطالعه کرده‌اند، بررسی می‌نمایند. لذا برای فیلسوفان ضروری است که ثمره یک قرن تجربه مشاوره روانشناختی را در کار خود بکار گیرند (دیورزن، ۲۰۰۱: ۳۵). وی معتقد است که فلسفه

نقش تعیین‌کننده‌ای در بهبود افرادی که دچار بحران عمیق وجودی هستند عهده دار است، اما به تنهایی کافی نیست و بایستی با تلفیق با سایر عناصر درمانی، نقش سازنده‌تری را در کمک به مراجعان ایفا نماید. گفتمان فلسفی، باید با تمایلی که به گفتگو بیش از شنیدن دارد، با سکوت مشاور روانشناس، که علاقه بیشتری به شنیدن تجارب شخصی مراجعان دارند به تعادل برسد. از دیگر سوی روان درمانی با سوگیری تفسیری‌اش، باید با سکوت فلسفه و بی‌طرفی مشاور و عدم اتخاذ موضع از سوی وی تکمیل شود، جایی که شگفتی و تردید در مورد وجود انسان می‌تواند بار دیگر جایگاه شایسته خود را بدست آورده و جستجوی خردمندانه جایگزین جست و جوی صرف سلامت روان گردد (دیورزن، ۲۰۰۱: ۳۶). این دو رویکرد بایستی به محدودیت‌های خود آگاه، و با این بینش که هیچکدام به خودی خود نوشدارویی برای تسکین مراجعان نیستند، از تجارب یکدیگر نهایت بهره‌گیرند. ما به عنوان روان‌درمانگر یا فیلسوف، زمانی می‌توانیم بهترین خدمات را به مراجعان خود ارائه دهیم که دانش و تجربه خود را مورد بازبینی قرار داده و تجربیات نوینی را در کار خود به کار گیریم. از این رو فیلسوفان و روان‌درمانگران بیشتر از همکاری سود می‌برند تا رقابت و چنانچه بخواهند با یکدیگر تعامل داشته باشند و ایده‌های یکدیگر را بشنوند، می‌توانند چیزهای زیادی از یکدیگر بیاموزند و در نهایت مراجعان نیز از این همکاری و هم‌افزایی منتفع خواهد شد (دیورزن، ۲۰۰۱: ۴۰).

مایکل راسل^۱ (۲۰۰۱) نیز در خصوص مرزهای مبهم تمایز روان‌درمانی و مشاوره فلسفی بیان می‌دارد: «چنانچه بخواهیم به تفاوت مرزهای این دو رویکرد پردازیم بایستی تفاوت آنها را از منظر اهداف و نوع فعالیت بررسی نماییم. اما با بررسی دقیق این دو حوزه درمی‌یابیم که در زمینه نوع فعالیت، هیچ فهرستی دقیقی از فعالیت‌ها را نمی‌توان یافت که از انحصار مرزهای یک گروه به نفع حذف گروه دیگر حمایت نماید. فیلسوفان نیز می‌توانند روان‌درمانگران خوبی باشند و تنها چیزی که فعالیت آنها را متفاوت می‌سازد پیش‌زمینه‌های فکری آنها درخصوص فلسفه است که این امر درخصوص روان‌درمانگران نیز صادق است. از منظر اهداف نیز استدلال بر این است که روان

درمانی بر تشخیص و درمان تکیه دارد و همه مشاوران روانشناس تلاش می کنند نوعی مشکل روان شناختی چه واقعی و چه صرفاً درک شده را در مراجعان حل نمایند. به عبارت دیگر، همان طور که از نامش پیداست، نوعی درمان است که هدف آن ارتقای وضعیت فرد بر اساس مدل حرکت از بیماری به سوی بهبود می باشد. اما علیرغم پیامدهای ظاهری واژه روان درمانی این امر بدان معنی نیست که این رویکرد همواره مسئله محور است. بلکه برخی از درمانگران انسان گرا^۱ همچون کارل راجرز^۲، آبراهام مازلو^۳ و دیگران در مواجهه با مراجعان خود از زبان «رشد» بهره می گیرند و زبان «بیماری» را نفی می نمایند. در گشتالت درمانی فریتز پرلز^۴ نیز «تجربه اینجا و اکنون»^۵ بیش از هر تلاشی برای رفع مشکل مراجعان مورد استفاده قرار می گیرد. بنابراین از نظر راسل هیچ تفاوت آشکاری بین این دو رشته چه از نظر فعالیت هایی که انجام می دهند و چه از نظر اهدافی که دنبال می کنند وجود ندارد» (راسل، ۲۰۰۱: ۸-۱۲). بنابراین فقدان تفاوت های مبرهن و آشکار بین مشاوره فلسفی و روان درمانی، با توجه به چگونگی و چرایی آنچه انجام می دهند، استدلال انحصار روانشناسان در فعالیت های مرتبط با درمان و حذف فیلسوفان را تضعیف می کند.

در نهایت، در دسته سوم و در تقابل با موضع آخنباخ و شلومیت شوستر، برخی از نظریه پردازان از جمله پیتر راب و جان میلز^۶ آشکارا و قاطعانه تأیید می نمایند که مشاوره فلسفی نوعی درمان از نوع فلسفی است.

راب (۲۰۰۱) در پاسخ به پرتکرارترین سوال فیلسوفان عملی که «آیا مشاوره فلسفی نوعی درمان است؟» می گوید: «بله، اما مشاوره فلسفی درمان به معنای سنتی آن یعنی تشخیص بیماری مراجع، آسیب شناسی و برخی از برنامه های درمانی تلقی نمی گردد. باید توجه داشته باشیم که مشاوره فلسفی بر بنیان روابط علت و معلولی استوار نبوده، بلکه بر اساس روابط عقل/عمل انجام می شود. شکی نیست که درمان به معنای تسهیل در بهبود وضعیت مراجع (چه در وضعیت ذهنی، چه در وضعیت

-
1. Humanistic therapists
 2. Carl Rogers
 3. Abraham Maslow
 4. Fritz Perls
 5. Here-and-now experience
 6. Jon Mills

عاطفی) در بسیاری از موارد مشاوره فلسفی وجود دارد. مثلاً یک گفت و گوی ساده در مورد احساس ناراحتی مراجع، گشایش یک مشکل پیچیده اخلاقی، یا یک تحقیق چند وجهی در مورد معنای وجود انسان، در همه این موارد، در صورتی که نیازهای ضمنی مراجع را برآورده سازد می‌توان عملکردی درمانی را ملاحظه نمود. واژه درمان از واژه یونانی (Therapeia) به معنای «خدمت» مشتق شده است. درمان در این معنا صرفاً به کارگیری مهارت تکنیکی پزشکان در معالجه بیماران تلقی نمی‌گردد. بلکه در معنای درمان، نوعی رابطه و مشارکت متقابل بین پزشک و بیمار نهفته است. اگر درمان به این معنا درک شود، یعنی به‌عنوان یک عمل مشارکتی بین دو فرد، یکی آموزش دیده و دیگری آموزش ندیده، در آن صورت مشاوره فلسفی بدون شک نوعی درمان است (راب، ۲۰۰۱: ۲۰۵-۲۰۶).

میلز (۲۰۰۱) نیز در پاسخ به این سوال که آیا مشاوره فلسفی نوعی درمان است؟ بیان می‌دارد: «برخلاف باور کنونی بسیاری از مشاوران فلسفی، من معتقدم که مشاوره فلسفی نوعی روان‌درمانی است و چنانچه بخواهد به عنوان رویکردی مناسب برای درمان بیماری روانی توسعه یابد نیازمند ساختار و جهت‌گیری منحصر به خود می‌باشد. برای اینکه مشاوره فلسفی نقش تعیین‌کننده‌ای را در حوزه مشاوره عهده دار باشد، باید مؤلفه روان‌شناختی تعارضات و مسائل زندگی مراجعان را مدنظر قرار دهد. وی بیان می‌دارد که اگر قرار است مشاوره فلسفی در میان مشاغل یاری دهنده‌ی مراجعان به رسمیت شناخته شود، باید از یک الگوی نظری و عملی فلسفی که بر التقاط‌گرایی فلسفی تأکید دارد پیروی نماید. لذا مشاوره فلسفی به عنوان یک حرفه، باید از یک الگوی فلسفی-روانشناختی پیروی نماید» (میلز، ۲۰۰۱: ۲-۳). لذا میلز نتیجه می‌گیرد که هرگز نمی‌توان فلسفه را از روانشناسی جدا کرد، زیرا فلسفه یک فعالیت روانی و مشاوره فلسفی با دارا بودن ویژگی‌های زیر یک حرفه عملی درمانی تلقی می‌شود:

- مشاوره فلسفی رابطه‌ای حرفه‌ای میان مشاور و مراجع است که در آن یک متخصص فلسفی خدمات مشاوره‌ای ارائه می‌دهد.
- مشاوران فلسفی در ازای دریافت خدمات مشاوره‌ای هزینه دریافت می‌کنند.

- در مشاوره فلسفی مراجعان به سمت رشد شخصی، همسویی، خودمختاری، رفاه، سلامت روانی بیشتر، یا درک خود هدایت می‌شوند.
- مشاوره فلسفی یک درمان مبتنی بر تعقل و درک است که فرض می‌کند که پیروی از خرد، ایده‌آل ارزشمندی برای مراجعان است. روان‌درمانی به طور سنتی با غم و اندوه و بهبودی، تعارض و حل، معنا و شک سروکار دارد و این همان چیزی است که اکثر فیلسوفان عملی، خواه ناخواه، در کار واقعی خود با مراجعان با آن مواجه می‌شوند.
- مشاوره فلسفی فرآیندی است که ادعا می‌کند نقش مؤثر و سودمندی در زندگی مراجعان ایفا می‌کند بنابراین ناگذیر باید جنبه درمانی داشته باشد (میلز، ۲۰۰۱: ۶-۷).

بنابراین بر اساس استدلال این گروه، از لحظه‌ای که فرد فرایند مشاوره را پذیرفته و مشاور را به عنوان فیلسوف می‌پذیرد، درگیر یک رابطه درمانی می‌شود. وقتی فردی هویت حرفه‌ای مشاور فلسفی را عهده‌دار می‌شود، بایستی مسئولیت حرفه‌ای خود را برای ارائه معیارهای استاندارد، مراقبت و خدمات با کیفیت به مراجعینی که به دنبال خدمات وی هستند احساس نماید. بررسی سه موضع پیشین در تبیین نسبت مشاوره فلسفی با مشاوره روانشناختی نشان داد که متخصصان امر در پاسخ به این پرسش که آیا مشاوره فلسفی را می‌توان نوع جدیدی از درمان تلقی نمود؟ با طیف وسیعی از دیدگاه‌ها روبرو هستند. برخی در مقام نفی برآمده و از استقلال این دو حوزه سخن گفتند و برخی نیز مشاوره فلسفی و روانشناختی را همسو و در راستای درمان مراجعان تلقی نمودند. برخی نیز موضع میانه اتخاذ نموده و هم نقاط همگرایی و هم نقاط تمایز این دو حوزه را توصیف نمودند. اکنون بررسی دقیق‌تری از عواملی را که فیلسوفان عمدتاً در تلاش خود برای ایجاد تفاوت بین این دو حوزه بر آنها تمرکز نموده‌اند ذکر خواهیم کرد.

۳-۳. تفاوت در موضوع

از نظر شفچیک^۱ (۱۹۹۵) موضوع مشاوره فلسفی در تضاد با موضوع روانکاوی است. وی با الهام از اصطلاح فرویدی «فراز و نشیب‌های غریزی^۲»، مفهوم جدید «تغییرات مفهومی^۳» را پیشنهاد می‌دهد که نشان دهنده تفاوت موضوعی مشاوره فلسفی با روانکاوی است. وی عنوان می‌دارد که روانکاوی به ما آموخته است که اعمالی که هیچ دلیل آشکاری ندارند را می‌توان بر حسب زمینه روانی - زیستی افراد رمزگشایی نمود. بر اساس این ایده، روان‌درمانی از روش‌های مختلفی برای کمک به دستیابی به شرایط لازم برای خودشکوفایی بهره می‌جوید و درصدد رهایی افراد از نیروهای ناخواسته‌ای است که آن‌ها را به سمتی سوق می‌دهد که خودشان هیچ حس یا دلیلی برای آن پیدا نمی‌کنند. فروید از مفهوم تغییرات مفهومی شفچیک برای توصیف این نیروهای روانی که رشد فرد را معین می‌سازد استفاده می‌کند. تغییرات مفهومی شفچیک فراز و نشیب‌های مفهومی در مورد نحوه‌ی زندگی کردن هستند که شخص به طور صریح یا ضمنی آنها را پذیرفته است. این مفاهیم هنجاری لزوماً دربردارنده باورهای بیانی باشند که توسط جامعه و از طریق فشارهای اجتماعی مختلف بر شیوه زندگی فرد تأثیر می‌گذارد (شفچیک، ۱۹۹۵: ۷۸). این واقعیت که انسان‌ها اغلب از فراز و نشیب‌های مفهومی خود بی اطلاع هستند، شکاف احتمالی بین روش واقعی زندگی آنها و روش زندگی بالقوه - ای که می‌تواند آنها را به تحقق خود و شادی برساند بیشتر می‌کند. هنگامی که فردی مفاهیمی که هویت وی در زندگی را تشکیل داده است را زیر سوال می‌برد، وارد فرآیند تأمل فلسفی می‌شود که می‌تواند پیشینه زندگی شخصی او را عمیق تر سازد. غالباً دشوار است که افراد تغییرات مفهومی زندگی خود را بررسی و اصلاح نمایند. از این روست، که کمک به آنها برای بررسی انتقادی مفاهیم زندگی و همچنین کمک به کسانی که قادر به ادراک و رهایی از مشکلات جهان بینی خود نیستند، وظیفه اساسی مشاوره فلسفی است (شفچیک، ۱۹۹۵: ۸۰).

-
1. Schefczyk
 2. Instinctive vicissitudes
 3. conceptual changes

میجوسکوویچ^۱ (۲۰۲۱) نیز در خصوص موضوع مشاوره فلسفی معتقد است که اصول و باورهایی که افراد آنها را پذیرفته‌اند در نتیجه تصمیمات فردی بدست می‌آید. این اصول و پیش فرض‌های اساسی پس از انتخاب، به عنوان پایه‌های فلسفی نظام اعتقادی افراد عمل می‌کنند و این اصول همان زمین حاصلخیزی است که مشاوره فلسفی در آن رشد و نمو می‌یابد (میجوسکوویچ، ۲۰۲۱: ۲۹).

لذا برخی از استدلال‌هایی که در باب وجوه تمایز مشاوره روانشناختی و فلسفی از سوی نظریه پردازان ذکر می‌گردد، تفاوت در موضوع روان‌درمانی و مشاوره فلسفی را بیان نموده و بر این نکته تأکید دارند که مشاوره روانشناختی بیشتر بر جنبه‌های ناخودآگاه تمرکز دارد و دغدغه‌های فردی هدف اساسی فرآیندهای درمانی را تشکیل می‌دهد.

میجوسکوویچ (۲۰۲۱) در این خصوص بیان می‌دارد که روانکاوی، رفتارگرایی، و حتی شناخت درمانی بر این پیش فرض استوارند که بیمار به طور منفعلانه تحت تأثیر نیروهای خارج از کنترل قرار گرفته است. وی بر این باور است که علیرغم نبوغ فروید، و سهم ارزشمند او در روانشناسی، «تصور این که همه افسردگی‌ها و اضطراب‌ها نتیجه تجارب آسیب‌زای گذشته‌اند، تحریف آشکار شرایط انسانی است». میجوسکوویچ برخلاف دیدگاه فروید از این ایده دفاع می‌کند که ریشه سؤالات فلسفی مربوط به زندگی مردم نه در گذشته بلکه در زمان حال ریشه دارد. وی ضمن انتقاد از روان‌درمانی آمریکایی، که تحت تأثیر پارادایم اولیه فروید در تلاش برای توضیح علائم و اثرات بیماری بر حسب علل گذشته محدود می‌شود بیان می‌دارد که مضامین فلسفی بنا به ماهیت خود با تبیین علی و معلولی ارتباطی ندارند، بلکه با درک عقلانی که منجر به تصمیمی در زمان حال می‌شود و معنا و ارزش‌ها را در زندگی فرد تنظیم می‌نمایند، سروکار دارند. بسیاری از سؤالات بی پاسخ فلسفی ما در زندگی، به سردرگمی، دغدغه‌های فلسفی، بی معنایی، تولید غم‌واندوه، اضطراب، و رنج می‌انجامد. این اشتباه است که استنباط نماییم همه این موارد اختلالات روانپزشکی هستند و بدین ترتیب دغدغه‌های فلسفی انسان‌ها را نادیده بگیریم (میجوسکوویچ، ۲۰۲۱: ۳۲-۳۴).

لاهاو (۱۹۹۵) معتقد است که روانکاوی فروید با پیروی از قوانین علی و تفسیر مشکلات زندگی روزمره انسان‌ها، در ذیل باورها، دغدغه‌ها، امیال، ترس‌ها و سایر فرآیندهای ذهنی شکل می‌گیرد. وی همسو با میجوسکوویچ معتقد است که مشاوره فلسفی ارتباطی با آشکار نمودن فرآیندهای روانشناختی پنهانی که به طور علی بر زندگی فرد تأثیر می‌گذارد ندارد. مشاوره فلسفی به معانی و مفاهیم فلسفی رویدادهای زندگی مربوط می‌شود و نه مکانیسم‌ها و فرآیندهای علی پنهان (لاهاو و تیلماز، ۱۹۹۵: ۱۲).

در تحلیل دیدگاه‌های فوق، شفچیک (۱۹۹۵) بیان می‌دارد که انسان‌ها در زندگی روزمره، تصورات مختلفی را در خصوص روش صحیح هدایت زندگی خود دنبال می‌کنند. چنین مفاهیمی، به طور صریح یا ضمنی، مبتنی بر تفاسیر هنجاری است که مقبولیت آنها موضوعی فلسفی و مستقل از فرآیندهای روانی است (شفچیک، ۱۹۹۵: ۱۰۷).

راب (۲۰۰۱) ضمن انتقاد به دیدگاه لاهاو بیان می‌دارد این تعبیر، که زندگی دارای جنبه‌های فلسفی مهمی است و نمی‌توان آن را به مکانیسم‌ها و فرآیندهای روان شناختی صرف تقلیل داد، به «تر مرکزی» جنبش مشاوره فلسفی تبدیل شده است. به نظر او «وقتی پرسشگری فلسفی با توصیفات مختلف درمان روانکاوی یا سایر اشکال روان درمانی مقایسه می‌شود ملاحظه می‌گردد که حوزه روان درمانی بسیار فراتر از حوزه تخصصی روانکاوی است و همه رویکردهای روان درمانی منحصرأً مبتنی بر رویکرد روانکاوی نیستند. وی خاطر نشان می‌سازد که انواع مختلفی از روان درمانی وجود دارد که نیازی به تشخیص اینکه علل ناخودآگاه زیربنای مشکل فرد هستند را ندارد و در مکاتب انسان‌گرایانه درمانگران توانایی برخورد با نگرانی‌ها و مشکلات مراجع را در سطح آگاهانه دارند و بنابراین می‌توان گفت ماهیت آنها بیشتر استدلالی و فلسفی است تا علی و ناخودآگاه (راب، ۲۰۰۱: ۸۳-۸۸).

میلز (۲۰۰۱) همسو با راب و در نقد دیدگاه لاهاو در تمایز میان فعالیت‌های تحقیق فلسفی و فرایندهای روانشناختی بیان می‌دارد که جهان بینی فلسفی فرد به شدت توسط متغیرهای روانشناختی مانند تمایلات شخصی و همذات پنداری و دلبستگی به یک فلسفه خاص که توجهات عقلانی و فلسفی را آگاه و تقویت می‌نمایند، شکل می‌گیرد، در پس همه موقعیت‌های فلسفی همبستگی‌های

روان شناختی که فلسفه فرد را بخشی پیچیده از هویت و شخصیت او در نظر می گیرد وجود دارد. بنابر این از منظر میلز، نمی توان مرزی بین فرآیندهای روانشناختی و فلسفی ترسیم نمود (میلز، ۲۰۰۱: ۵).

۳-۴. تفاوت در وظیفه و نقش

برخی از فیلسوفان عملی در پاسخ به چالش شناسایی تفاوت های حوزه های روان درمانی و مشاوره فلسفی به نقش و وظیفه ی متمایز مشاوره فلسفی در مقابل روان درمانی اشاره می نمایند.

به اعتقاد ویل گربرز^۱ (۱۹۹۵) وظیفه و نقش مشاوره فلسفی ارائه پاسخ ها و نظریه های فلسفی به مراجعان نیست، بلکه مهمترین نقش وی کمک به آنها برای تأمل انتقادی در مورد مشکلات خود و روشن کردن معنای آن برای خودشان است. وی در ادامه بیان می دارد که «نقش من به عنوان مشاور فلسفی این است که به مراجع خود گوش فرا دهم، در صورت لزوم پیش نیازهای لازم برای تفکر را فراهم آورده و در گفتگو تمرکز مراجع را بر روی موضوع حفظ نمایم. سؤالات من در جریان دیالوگ ها آشکار می گردد. هدف من این است که به مراجع اجازه دهم بیان دیشد و زمانی که آنها احساس نمایند ایده هایی که بیان می کنند متعلق به خودشان است، جلسه موفقی را برگزار خواهم کرد. در پایان جلسه، ایده ها و نتایج مهمی را که در طول گفتگو ذکر شده است را تحلیل خواهم کرد» (گربرز، ۱۹۹۵: ۱۵۵).

سگال^۲ (۲۰۰۷) در این زمینه معتقد است که نقش یک فیلسوف عملی توسعه ادراک مراجعان شامل مفروضات، گمانه زنی ها و بینش های آنان در لحظاتی از زندگی است، که احساس بی معنا بودن زندگی را در آنها تقویت می نماید. با این حال، مشاوره فلسفی تنها به این مشکلات محدود نبوده و شامل همه دغدغه های زندگی روزمره مراجعانی است که رفتار خود را بر اساس باورها، ارزش ها و فرضیاتی که زندگی آنها را تحت شعاع قرار داده است تنظیم می نمایند. باید توجه نمود که همه تجارب، اعمال و تعاملات، علایق و عدم علایق انسانی، تصور ما از ازدواج و طلاق و .. به واسطه ی نوع نگاه و لنزهایی که در تفسیر فرضیات و باورهای خود بکار می بریم تعیین می شود. امروزه بسیاری

1. will Gerbers
2. Segal

از انسان‌ها از چگونگی شکل‌گیری تجاربشان بر اساس فرضیات خود بی‌اطلاع هستند. و این وظیفه فیلسوف مشاور است که مفروضاتی را که مردم بدیهی می‌دانند با تجربیات روزمره‌شان مرتبط نماید، و به آنها امکان دهد تا درک بیشتری از خود و موقعیت‌هایی که در آن قرار دارند، داشته باشند (سگال، ۲۰۰۷: ۴۷).

بوئل^۱ (۱۹۹۵) مشاوره فلسفی را مبتنی بر ایده مامای سقراط باستان، یعنی مامایی اندیشه و کمک به مراجعان در زایش خرد تلقی می‌نماید. در این تلقی نقش فیلسوف مشاور ترغیب مراجعان به اعمال تفکر، استفاده از قضاوت و به عهده گرفتن مسئولیت ایده‌های خود است. جلسات مشاوره به روشن شدن ایده‌های واقعی مراجعان یاری می‌رساند. مهمترین چالش فیلسوف مشاور یافتن نقطه عطفی میان ناآگاهی و عدم شناخت مراجع از خود است که تفکر وی را جهت شناخت خود به اندازه کافی تحریک نمی‌کند (بوئل، ۱۹۹۵: ۳۷).

پرینس باکر^۲ (۱۹۹۵) معتقد است که قدرت خلاقیت افراد در زندگی را بایستی در سوالات باز پاسخی که در هویت، اهداف، روابط و غیره نهفته است جستجو نمود. از این رو وی منبع خلاقیت را در یافتن پاسخ‌ها و راه‌حل‌های شخصی که نشان‌دهنده نگرش فلسفی افراد نسبت به زندگی است در نظر می‌گیرد. وی بیان می‌دارد که: «نقش من به عنوان یک فیلسوف مشاور ترغیب مراجعانم در کشف سؤالات اساسی آنها در زندگی است. در این راستا ترجیح می‌دهم به جای تلاش برای رسیدن به یک پاسخ فوری، بر روی بیان مجدد سؤال و توضیح بیشتر مراجع تمرکز نمایم. مراجعان من باید بتوانند مشکلات و سؤالات خود را در خصوص کیفیت زندگی خود فرموله نمایند. و قادر باشند در تمام مراحل مشاوره مسئله خود را تبیین نمایند در غیر این صورت، فیلسوف مشاور در مقام متخصص قرار می‌گیرد. چنین وضعیتی مناسب روان‌درمانی است و نه فلسفه» (پرینس باکر، ۱۹۹۵: ۱۳۵-۱۳۶).

تودیو^۳ (۱۹۹۸) در خصوص نقش فیلسوف مشاور بیان می‌دارد که وی فردی است که به مراجعان یاری می‌رساند تا یاد بگیرند که به صورت مؤثر در افکار و واکنش‌های درونی خود حرکت نمایند.

-
1. Boele
 2. Prins-Bakker
 3. Tuedio

کلیدی ترین استراتژی در این رویکرد این است که مشاور سؤالاتی طرح کند که مراجع را وادار نماید تا ابعاد ضمنی مفروضات انتزاعی که در حال اجرا هستند را بررسی نماید. اما هدف این فرآیند شکل گیری یک استدلال برتر، ترویج روش های درمانی یا شناسایی و پاسخ به دغدغه های مراجعان در زندگی نیست بلکه کمک به مراجعان برای تشخیص و روشن کردن روابط میان مفاهیمی است که زندگی آنها را هدایت می کند و در جریان جلسات مشاوره فلسفی به وجود می آیند (تودیو، ۱۹۹۸: ۱۶۷).

در نتیجه یکی از وظایف اساسی یک مشاوره فلسفی، زیر سوال بردن ادراک مراجع از معانی رفتارها یا رویدادهای مهمی است که در زندگی او حایز اهمیت است. فیلسوف مشاور باید تلاش نماید تا به مراجعان خود یاری رساند اهداف، تصاویر، ارزش ها، احساسات یا باورهای ناکارآمد را شناسایی و بازسازی نمایند. وی باید یک محیط مفهومی امن را فراهم آورد تا در آن مراجعان بتوانند وارد فرآیند بازسازی مفاهیم ناکارآمد اساسی جهان بینی خود شوند (تودیو، ۱۹۹۸: ۱۶۸).

بنابراین در جمع بندی دیدگاه های فوق باید خاطر نشان نماییم که مهمترین نقش و وظیفه فیلسوف مشاور این است که به مراجعان خود کمک کند تا جنبه های فلسفی نظام اعتقادی یا جهان بینی خود که شامل مسائل معرفتی، متافیزیکی، ارزشی و منطقی می گردد را روشن، بیان، کاوش و درک نمایند.

۳-۵. تفاوت در مهارت ها

بحث و گفتگو در مورد مهارت هایی که بایستی یک فیلسوف عملی در پیشبرد جلسات مشاوره فلسفی داشته باشند نیز در مراحل توسعه رویکرد مشاوره فلسفی به طور گسترده مورد توجه متخصصان بوده است.

جونگسما^۱ (۱۹۹۶) در این خصوص معتقد است که یک مشاور فلسفی علاوه بر دانش و آموزش آکادمیک، به مهارت های دیگری مانند مهارت های شنیداری، مهارت های ارتباطی، تجربه و دیدگاه وسیع نسبت به زندگی و همچنین تأمل در خود نیاز دارد. علاوه بر این ویژگی ها، یک فیلسوف عملی باید بتواند معین کند که آیا مشکل مطرح شده توسط مراجع یک موضوع فلسفی

است و می‌توان آن را به عنوان یک موضوع فلسفی تعبیر کرد یا اینکه بهتر است یک متخصص روانشناس به آن موضوع رسیدگی کند (جونگسما، ۱۹۹۶: ۳۲).

راب (۲۰۰۱) معتقد است آنچه مشاوره فلسفی را از روان‌درمانی متمایز می‌سازد به بررسی و توسعه مهارت تفکر انتقادی که مشاور فیلسوف از آن برخوردار است باز می‌گردد (راب، ۲۰۰۱: ۹۰).

لاهاو (۱۹۹۶) بیان می‌دارد که تفاوت مشاوره فلسفی با روان‌درمانی از آن جهت است که مشاور فلسفی از فلسفه برای کمک به مراجعان خود در بررسی انتقادی ایده‌های اساسی که زیربنای زندگی آنها را شکل داده است بهره می‌گیرد. و این مهارتی است که اصولاً روان‌درمانگران برای آن آموزش نمی‌بینند. روان‌درمانی، ماهیت خود، به‌عنوان حوزه‌ای از دانش را مبتنی بر نظریه‌ها و مفروضات خاصی در مورد عملکرد ذهن (مانند فرآیندها و مکانیسم‌های احساسی، شناختی، یا رفتاری)، در مورد روش‌های مداخله و در مورد آنچه مراجع را بصورت فردی عادی، «سالم» یا غیرعادی در زندگی تشخیص می‌دهد در نظر می‌گیرد (لاهاو، ۱۹۹۶: ۲۶۱).

بوئل (۱۹۹۵) در مورد ظرفیت‌ها و مهارت‌های مورد نیاز فیلسوفان عملی بیان می‌دارد که بایستی آنها از توانایی بالقوه‌ای در گفتگوهای فلسفی برخوردار باشند و همچنین حساس بودن، داشتن هوش طبیعی، توانایی خواندن بین سطرها، ابراز و بیان تفاهم نسبت به طرف مقابل، درک ناگفته‌ها و مدارا با سایر رویکردهای زندگی مهارت‌های مهمی برای آنها محسوب می‌گردد. یکی از بزرگترین مشکلات در تربیت فیلسوفان مشاور این است که آنها باید از تفکر در قالب نام‌ها، کتاب‌ها، نظریه‌ها و اصطلاحات فلسفی سنتی خودداری کنند. باید توجه نمود که نگرانی‌های یک فرد در مورد یک موضوع شخصی در درجه اول به هگل^۱ یا نیچه^۲ مربوط نمی‌شود. بلکه به سؤالات اولیه‌ی فلسفی آنها در زندگی باز می‌گردد. فیلسوفان آموزش دیده آکادمیک با این مهارت‌ها آشنا هستند و از آنها عمدتاً برای ساختن و بحث در مورد متون مکتوب استفاده می‌کنند. اما بسیاری از فیلسوفان به سختی می‌توانند تجربه فلسفی خود را به چارچوب مسائل عینی و شخصی تغییر دهند. این درحالی است که در یک جلسه مشاوره سودمند، مشاور باید مهارت‌های خود را در زمینه گفت‌وگو و پرسش‌گری

-
1. Hegel
 2. Nietzsche

فلسفی بکار گیرد و خود را از پیش زمینه‌های فکری پیشینی رها سازد. این بدان معنا نیست که فلسفه را به طور کامل به قابلیت‌ها تقلیل دهیم. آشنایی با رویکردهای مختلف تاریخی می‌تواند افزوده ارزشمندی بر توانایی‌های مشاور باشد با این حال وی باید قادر باشد آنها را به زبان روزمره ترجمه نماید (بوئل، ۱۹۹۵: ۳۸-۳۹).

کوهن (۱۹۹۵) که روشی مبتنی بر منطق (LBT) را ارایه نموده است بیان می‌دارد که مشاوره فلسفی با ادغام ابزارهای رسمی و غیررسمی تفکر انتقادی غنی می‌شود. منطق حوزه خاصی از فلسفه است، که در برنامه آموزشی روانشناسی اتفاق نمی‌افتد. بنابراین فیلسوفان، آمادگی بیشتری نسبت به روانشناسان برای انجام پریشی دارند که مستلزم منطق است. علاقه فیلسوفان به استفاده از ابزارهای منطق برای حل مسائل زندگی، پیشنهاد بدیعی نیست و ایده پریش‌گری فلسفی به سقراط بازمی‌گردد (کوهن، ۱۹۹۵: ۱۳۱).

تودیو (۱۹۹۸) مهارت‌های فیلسوف مشاور را اینگونه توصیف می‌کند: «در حالی که هر مراجعی فردی منحصر به فرد است، فیلسوف باید شنونده خوبی باشد و همیشه با پیوندها و تضادهای تاریخ روایی او هماهنگ باشد. یک فیلسوف با پرسیدن سؤالات دقیق می‌تواند میزان هماهنگی مراجع با شخصی که در راه تبدیل شدن به آن است را بهبود بخشد. در طول فرآیند، لازم است تمرکز مراجع از نگرانی در مورد شکل مشخصی که نگرانی‌های زندگی او به حساب می‌آید، به سمت روشن شدن پیشینه‌ای که این نگرانی‌ها از آنها سرچشمه می‌گیرد، تغییر یابد (تودیو، ۱۹۹۸: ۱۶۵).

۳-۶. تفاوت در اهداف

در تبیین تفاوت میان اهداف لازم است به این سؤال که هدف جلسات مشاوره فلسفی چیست؟ پاسخ دهیم. پاسخ‌های ارائه شده در این خصوص نشان می‌دهد که بارزترین تفاوت در بین دیدگاه‌های مختلف در این است که گفت‌وگوی فلسفی را به عنوان یک هدف یا وسیله‌ای برای رسیدن به غایتی که معمولاً حل مسائل مراجعان است تلقی می‌کند.

از این منظر، لبون^۱ (۱۹۹۹) معتقد است که جهان بینی سقراطی دلالت بر این امر دارد که حقیقت و خیر (واقعی) موازی هم هستند، بنابراین امکان سنجی مشاوره فلسفی در گرو این هدف بنیادی است که مشاور به دنبال جستجوی حل مسئله مراجع نباشد بلکه در جریان گفت و گوی فلسفی وی را با خطاهای اندیشه خود روبرو سازد (لبون، ۱۹۹۹: ۳۴).

در همین خط از رویکردهای مشاوره فلسفی که معتقد نیستند مشاوره فلسفی باید به سمت حل مسئله حرکت نماید، گربر (۱۹۹۵) بیان می‌دارد که «هدف این شکل خاص از گفت و گوی فلسفی یافتن راه حل نیست. در واقع، مراجعان من از من انتظار ندارند که مشکلات آنها را حل کنم، بلکه می‌خواهند به آنها یاری رسانم تا وضعیت و مشکلات خود را روشن تر سازند. وقتی معنی و پیامدهای اعمال خود را عمیقاً درک کرده باشند احساس توانایی حل مشکلات خود را خواهند داشت. این شکل از گفت - و گوی فلسفی، گفت و گویی باز است که با بی طرفی مشاور زمینه را برای رشد اندیشه مراجع فراهم می‌کند. من به عنوان یک فیلسوف عملی، به ایجاد گفت و گویی تأملی و شفاف سازی اندیشه مراجعان کمک می‌کنم اما به هیچ وجه ارائه دهنده پاسخ یا حقیقت نیستم (گربر، ۱۹۹۵: ۱۵۸).

لاهاو (۱۹۹۵) معتقد است که برخلاف اهداف مشاوره روانشناختی که بر درمان و بهبود مراجعان تأکید دارد، مشاوره فلسفی بر این واقعیت که مراجع منبعی از حکمت و معنا است تکیه دارد. بر این اساس منطقی است استدلال کنیم که زندگی عاقلانه و معنادار، زندگی است که شبکه‌ای غنی از تفاسیر درباره جهان بینی فرد ایجاد می‌کند. توسعه و غنی‌سازی این گونه تفاسیر دارای ارزش ذاتی است و به خودی خود یک هدف را تشکیل می‌دهد، حتی اگر به راه‌حل‌های مشخص برای مسائل خاص منجر نشود. مشاوره فلسفی به دنبال توسعه و پالایش احساسات فلسفی از طریق گفتگو در مورد معانی مختلف است که در زندگی روزمره ایجاد شده است. چنین غنی‌سازی احتمالاً دارای اثرات درمانی نیز می‌باشد - احساس کامل بودن یک احساس کلی از رفاه و سلامت در مراجع ایجاد می‌کند، اما این هدف اولیه مشاوره فلسفی نیست. از نظر منطقی کاملاً مشهود است که توانایی سازمان‌دهی جنبه‌های مهم زندگی در یک تصویر بزرگ و معنادار که ساختار، الگوها و ارتباطات

متقابل را ترسیم می کند، به فرد یاری می رساند تا با مشکلات کنار بیاید و برای تغییر خود تلاش کند. تفسیر جهان بینی یک سیستم مختصاتی را به مراجعان ارائه می دهد که به واسطه آن می توانند مشکلات خود را ادراک نموده و برای مدیریت آنها تلاش کنند (لاهاو، ۱۹۹۵: ۱۵-۱۶).

تودیو (۱۹۹۸) معتقد است که تحلیل تأملی جلسات مشاوره فلسفی بر دو هدف متکی است: از یک سو، تحریک آگاهی تأملی و تأثیر طرح های تفسیری مراجع بر مسئله. این هدف می تواند به او کمک کند تا ببیند این طرح ها چگونه بر شکل گیری ارزش ها و باورهایی که زندگی وی را هدایت می کند تأثیر می گذارند. این مهم به نوبه ی خود منجر به هدف دوم می شود، که شامل کمک به مراجع برای تشخیص و تنظیم جنبه های ناکارآمد مفاهیمی است که زندگی وی را تحت تأثیر قرار داده است. به عقیده تودیو بیشتر مفاهیمی که زندگی ما را هدایت می کنند تمایلی به تعریف مجدد ندارند، زیرا در طول زمان درونی شده و توسط تأثیرات فرهنگی و رابطه ای تقویت شده اند و برخی از جنبه های این مفاهیم اغلب تا جایی تقویت می شوند که در رفتار ما تثبیت می شوند. این مفاهیم بر نحوه نگرش ما در زندگی، واکنش به دغدغه ها و فرصت های زندگی تأثیر گذار است. بنابراین گفت و گوی فیلسوف مشاور با مراجع اولین گام مهم برای باز کردن این روند شهودی و تأملی است. توقف و سردرگمی ما در نتیجه تأمل انتقادی از خود به این دلیل است که ما احساس می کنیم که از مسیر طبیعی زندگی مان جدا شده ایم و دچار آسیب خواهیم شد. چنانچه نگاه انتقادی به زندگی خود نداشته باشیم و به نوساناتی که هدایت گر زندگی ما هستند توجه کافی نداشته باشیم بعید است سرنخ هایی برای فرضیات ناکارآمد خود در زندگی پیدا کنیم. بنابراین برای تغییر تصورات خود باید نگاه جدیدی نسبت به شرایط زندگی خود به دست آوریم و این همان جایی است که گفتگوی فلسفی آغاز می شود. در واقع، به نظر تودیو آنچه بسیاری از افراد را مجاب می سازد که به سراغ یک فیلسوف بروند، این است که بتوانند نگاه خود را نسبت به امور تغییر دهند یا مسیر زندگی خود را متحول سازند. اکثر افرادی که به دنبال فیلسوفان عملی هستند، به دنبال دیدگاه های جدید در زندگی خود می گردند. آنها می خواهند زندگی را متفاوت ببینند، و مسئولیت فیلسوف مشاور این است که به آنها کمک کند تا در مورد معنا، تمرکز و دیدگاهی که زندگی آنها را شکل داده است بیاندیشند. به طور کلی، فیلسوفان مشاور می توانند به مراجعان خود

کمک کنند تا به طور مؤثرتری در برابر فشارهای متعددی که زندگی آنها را تحت تأثیر قرار داده است ایفای نقش نمایند (تودیو، ۱۹۹۸: ۱۶۶).

در جمع‌بندی این بخش باید خاطر نشان ساخت که فیلسوفان مشاور می‌توانند تفکر فلسفی مراجعان را با آشکار ساختن تأثیر عینی مفاهیم انتزاعی که زندگی روزمره آنها را هدایت می‌کند، تسهیل کنند. بدین منظور دیالوگی میان مشاور و مراجع شکل می‌گیرد که هدف کلی آن درمان مراجعان نیست، بلکه گفتگو در زیست جهان آنها در سطحی است که نقش عینی و انتزاعی مفاهیم مؤثر بر زندگی آنها آشکار شود. از این منظر، مشاوره فلسفی دریچه‌ای به سوی واقعیت‌های انتزاعی است که تجربیات زندگی روزمره مراجع را تحت تأثیر قرار داده است. هدف فیلسوف مشاور پرسیدن سؤالاتی است که به مراجع کمک می‌کند فضایی مفهومی را باز کند تا در آن بر چگونگی تأثیر مفروضات انتزاعی بر دغدغه‌های زندگی تمرکز نماید. بنابراین جریان طبیعی زندگی همیشه یک هدف متحرک و متغیر خواهد بود. مطمئناً برخی از موانع کلیدی در برابر جریان طبیعی ما در زندگی ناشی از فرضیات ناکارآمدی است که قضاوت‌ها و رفتار خودکار ما را موجب می‌گردد. چنانچه بخواهیم جریان طبیعی زندگی را در چارچوبی از پیامدها تجربه کنیم، باید بر تصاویر و فرضیاتی که موجب تحریف جریان نرمال زندگی می‌شوند نظارت کنیم و در پالایش یا تجدیدنظر مداوم فرضیه‌هایی که تفکر ما را سازماندهی می‌کنند ماهرتر شویم.

۳-۷. تفاوت در رابطه مراجع و مشاور

رابطه میان فیلسوف عملی و مراجع، بر اساس معیارهای مختلفی از جمله تعیین وضعیت برابری یا تقارن رابطه مذکور مورد بحث قرار گرفته است.

پرینس باکر (۱۹۹۵) معتقد به رابطه مشارکتی میان آندوست و بیان می‌دارد: «یک گفتگوی فلسفی واقعی مستلزم آن است که افراد مشارکت‌کننده با هم برابر باشند و هر دو از نظر وزن آراء، یکسان عمل نمایند. در اوایل این فرآیند، این برابری به ندرت اتفاق می‌افتد، زیرا بیشتر مراجعان در شروع کار به مشاوران فلسفی تکیه دارند. به عنوان یک فیلسوف عملی، باید تلاش کرد تا این وابستگی را از بین ببرد. من این کار را با نشان دادن این موضوع که اگرچه ممکن است دانش فلسفی

بیشتری داشته باشم، اما من نیز در زندگی مشکلات و سؤالاتی دارم انجام می‌دهم. وقتی احساس کردم که این رویکرد مفید است، با مراجعانم در مورد مشکلات و تجربیات خودم صحبت می‌کنم. بیان دیدگاه‌های شخصی مشاور، مراجع را ترغیب می‌نماید تا دیدگاه‌های خود را کشف و تفسیرهای متنوعی از زندگی خود ارائه دهند و در نهایت نوعی گفتگوی مشارکتی میان مشاور و مراجع شکل می‌گیرد» (پرینس باکر، ۱۹۹۵: ۱۳۷).

با این حال بوئل (۱۹۹۵) دیدگاه متفاوتی را در مورد عدم تقارن مشاور فیلسوف و مراجع مطرح می‌کند. به اعتقاد وی توجه به این نکته حائز اهمیت است که جلسه فلسفی یک بحث متقارن میان مشاور و مراجع نیست که در آن دو طرف از همان نوع مشارکتی که در گفتگوی میان دوستان انجام می‌شود، بهره جویند بلکه آنچه مورد سؤال است، مشکل مراجع است، نه تفسیرهای فیلسوف. برای اینکه در جلسه مشاوره فلسفی یک بحث واقعی شکل گیرد، بایستی فیلسوف مشاور ایده‌های خود را بیان کند. در غیر این صورت، فرایند گفتگو به ضبط منفعل سخنان مراجع تبدیل می‌شود. اما چقدر می‌توانید در این مسیر پیش بروید؟ چه ایده‌هایی را می‌توانید مطرح کنید، چه زمانی و به چه روشی؟ توانایی تمایز بین نگرانی‌های فیلسوف مشاور و مراجع، مستلزم خودآگاهی و توانایی ادراک عمیق مشاور از تأثیرات بالقوه رفتار و سخنان خود بر شخصی است که با او گفتگو می‌کند. به عقیده بوئل یکی از مهمترین جنبه‌های مشاوره فلسفی خودمختاری مراجع است. و ترغیب مراجعان به تفکر مهمترین هدف مشاوره فلسفی است (بوئل، ۱۹۹۵: ۳۸). فیلسوف عملی به جای مراجع نمی‌اندیشد. مراجعان در قبال خود، مشکلاتشان و راه‌های برخورد با آنها مسئول هستند. فیلسوف عملی می‌تواند با تفکر انتقادی همراه با پرسش‌گری کمک حال وی باشد، اما این کار باید بدون برنامه‌ای پنهان و بدون ادعای مرجعیت در مسئله‌ی مراجع انجام شود. بوئل ادامه می‌دهد که مراجعه کننده فرایند مشاوره فلسفی به معنای تفویض اختیار نیست و فیلسوف متخصصی نیست که مسئولیت مراجع را از بین ببرد، بلکه کسی است که به وی کمک می‌کند تا توانایی خود را برای یافتن راه حلی برای مشکل توسعه دهد. جستجوی فلسفی مشاور را باید به منزله شناخت این واقعیت دانست که مراجع به عنوان یک فرد متفکر خودمختار، می‌تواند با دیگری وارد گفتگو شود - بدون اینکه از استقلال

فکری خود دست بردارد. در نتیجه مشاوره فلسفی به معنای پرداختن به مشکلات بر اساس گفتگو با شریک است (بوئل، ۱۹۹۵: ۴۷).

یکی دیگر از موضوعاتی که در مورد کیفیت رابطه مشاور فیلسوف و مراجع بسیار مورد بحث قرار گرفته، نقش معلم - شاگردی در فرایند مشاوره فلسفی است. میجوسکوویچ (۲۰۲۱) در این زمینه معتقد است که برخلاف مشاوره روانشناختی فیلسوف عملی نه معلم است و نه درمانگر، و مراجع نیز نه شاگرد است و نه بیمار. در مشاوره فلسفی مراجع باید نقطه کانونی باشد که با آشکار شدن بیشتر و بیشتر اصول و باورها - یا جهان بینی وی و بازخوانی آنها معانی و دیدگاه‌های فلسفی زندگی‌شان تقویت و گاهی به چالش کشیده می‌شود (میجوسکوویچ، ۲۰۲۱: ۳۵).

پرینس باکر (۱۹۹۵) در این خصوص بیان می‌دارد که: «حرکت به عقب و جلو بین امر انتزاعی و عینی، جزئی و کلی، جزییات و کلیات، نیازمند مهارت‌های فلسفی است. این فرآیند به آشکار کردن فلسفه زندگی فرد کمک می‌کند. من در جلسات مشاوره خود دریافتم که آشنایی مراجعان من با ابزارها و فرآیندهای فکری یک تحقیق فلسفی چقدر دشوار است. به نظر من، یادگیری فرآیندهای فکری در مشاوره فلسفی بسیار حایز اهمیت است. هدف اصلی آن برآوردن خواسته‌های مشتری برای پاسخ به سؤالات و راه‌حلی برای مشکلات نیست، بلکه توسعه توانایی آنها برای پرسیدن سؤالات خود، تجزیه و تحلیل مشکلات و دانستن چگونگی برخورد با آنهاست. به همین دلیل، به نظر من هدف از مشاوره فلسفی در درجه اول این است که به مراجعین خود به اندازه کافی فلسفه ورزی را بیاموزیم تا بعداً آنها بتوانند به تنهایی روند شناخت خود را ادامه دهند (پرینس باکر، ۱۹۹۵: ۱۴۰).

تودیو (۱۹۹۸) در مورد شرایطی که در آن رابطه بین فیلسوف و مشاور باید ایجاد شود بیان می‌دارد: «مشاوره فلسفی می‌تواند به افراد کمک کند تا در شفاف‌سازی مفهوم زندگی خود گام‌های موثری بردارند، اما این کمک تنها زمانی که در گفتگو میان مشاور و مراجع نقش فیلسوف به عنوان شریک مطرح باشد بیداری واقعی را در این جلسات ترویج می‌کند. باید شاخص‌های محاوره‌ای روشن و قابل اعتمادی وجود داشته باشد که اعتماد فیلسوف را در آماده‌سازی مراجع خود برای پذیرش چالش بازسازی مفاهیمی که زندگی او را هدایت می‌کند، برانگیزد. در صورتی که مراجع

تمایل خود را برای شرکت در این چالش نشان دهد، باید مراقب بود که هم‌جهت با او حرکت کرد. همیشه این خطر وجود دارد که گفت و گوی بازسازی باعث ایجاد انقلاب وجودی در تاریخ روایی مراجع گردد. برای جلوگیری از دست دادن اعتماد مشتریان در فرآیند گفتگو، فیلسوفان باید مراقب باشند که هماهنگی خود را با جریان نمایشی هر جلسه حفظ کنند. همیشه این خطر وجود دارد که فیلسوف شروع به هدایت جریان گفت و گو کند. آنها قبلاً به ارزش افشای مفاهیم ناکارآمدی که زندگی مشتریان را هدایت می‌کند، تأکید نموده‌اند. اگر مراقب نباشند، این احتمال وجود دارد که به محور اصلی جلسه فلسفی تبدیل شوند. فیلسوفان هرگز نباید از اعتماد ارزشمند به ماهیت ممتاز بینش فلسفی غافل شوند و باید مراقب باشند که این اعتماد بر حق مراجع برای حفظ کنترل رویکرد حل مسئله در جلسه مشاوره غلبه کند. مسئله مراجع باید محور گفت‌وگو به سمت فراز و نشیب‌های مفهومی باشد. همیشه خطر تبدیل شدن به یک فیلسوف فعال وجود دارد. مسیر بازسازی باید با هماهنگی فلسفی مراجع سازگار باشد. هر حرکت فعالانه‌ای که انجام می‌دهیم باید نهایت احترام را به استقلال مشتری نشان دهد. به همین دلیل، فیلسوفان باید به این نکته توجه نمایند که به مراجعان کمک کنند تا با جریان طبیعی زندگی خود "ارتباط" پیدا نمایند (تودیو، ۱۹۹۸: ۱۶۹-۱۷۰).

۴. بحث و نتیجه‌گیری

هدف از این پژوهش بررسی وجوه تمایز مشاوره فلسفی از مشاوره روانشناختی به منظور ارائه زنجیره‌ای از ادله و شواهد در توجیه جایگاه مهم مشاوره فلسفی در میان اشکال متنوع مشاوره است. مشاوره فلسفی به عنوان رویکرد نوینی در عرصه فلسفه عملی، مبتنی بر این اصل اساسی است که ابعادی از طبیعت انسانی عمیق‌تر از آنچه مد نظر روانشناسی است وجود دارد و اشتباهات و دغدغه‌های ما در زندگی به این علت است که ارزیابی ما از واقعیت و خودمان فاقد وضوح و وسعت و عمق کافی است. در نتیجه آنچه بیان گردید و با بررسی تفاوت‌های بین مشاوره فلسفی و روان‌درمانی نمی‌توان این ادعا را که مشاوره فلسفی مانند روان‌درمانی است توجیه نمود، اما این ادعا را هم که اساساً متفاوت هستند - هم از لحاظ ماهوی و هم از لحاظ رویه‌ای توجیه نمی‌کند. باید توجه داشته باشیم که مشاوره فلسفی نه تنها در موضوع خود به برخی از مدل‌های روان‌درمانی شباهت

دارد، بلکه شباهت‌هایی نیز در ظرفیت‌ها و استعدادها دارد، چیزی که برخی آن‌ها را مهارت‌ها و ابزارهایی می‌نامند که افرادی که به هر دو رشته اختصاص دارند باید داشته باشند.

اگر فراتر از محدوده‌های باریک روانکاوی به مسئله بنگریم، مهارت‌ها و گرایش‌های مورد نیاز در همه اشکال مشاوره و درمان همپوشانی اساسی وجود دارد. برخی از رویکردها در حوزه روان‌درمانی، در واقع، آشکارا فلسفی هستند و کسانی که آنها را تمرین می‌کنند، ظرفیت فلسفه ورزی مشترک دارند. در مقابل، اکثر فیلسوفان عملی به خوبی از امکان تأثیرات عمیق روانی بر مراجعان خود و در رابطه فیلسوف و مشاور آگاه هستند، که ممکن است از طریق یک تحقیق صرفاً فلسفی قابل دسترس نباشد.

بنابراین، به نظر می‌رسد که اگر لازم بدانیم که بین مشاوره فلسفی و حوزه وسیع روان‌درمانی تمایز قائل شویم، نمی‌توان این کار را از طریق مقایسه مستقیم موضوع یا مهارت‌ها و تمایلات مورد نیاز هر دو انجام داد. چنین تمایزی تنها از طریق توضیح پایه و سطح تخصص امکان پذیر است که در نهایت روش رویه‌ای و محتوای جلسات متخصصان مختلف فعال در زمینه‌های مربوطه را نشان می‌دهد. حوزه مشاوره فلسفی به واسطه ملاحظات فلسفی منجر به درک انسان سالم می‌شود، چیزی که روان‌درمانگران معیاری برای هدف قرار دادن آن در نظر نمی‌گیرند. هنگامی که دریافتیم که اعتبار چنین ملاحظاتی را نمی‌توان با روان‌درمانی تعیین کرد، اهمیت تأمل فلسفی آشکار می‌شود. در نتیجه، باید این فرضیه را که مشاوره فلسفی باید به موقعیت‌هایی بپردازد که در آن مشکلات مراجع ناشی از بیماری نیست، بلکه ناشی از عدم وضوح تصورات درباره زندگی در جهان است بپذیریم.

بر اساس یافته‌های پژوهش می‌توان ده تفاوت اساسی بین مشاوره فلسفی و روان‌درمانی را به

شرح زیر فهرست نمود:

- مشاوره روانشناختی بر اساس علائم بیمار و بر اساس (DSM-III-R)^۱ مشکلات مراجع را تشخیص می‌دهد و این درحالی است که فیلسوف مشاور از چنین تشخیصی فاصله می‌گیرد.
- برخلاف مشاوران روانشناختی محور درمان فیلسوف مشاور علائم بالینی مراجعان نیست، بلکه جهان‌بینی، اصول و نظام فکری مراجع محور فعالیت‌های وی محسوب می‌گردد.
- برخلاف مشاوره روانشناختی که در آن مشاور کارگردان و محور اساسی جلسات مشاوره است، در جلسات مشاوره فلسفی تعامل فلسفی میان مراجع و مشاور، به طور نامتقارن و با محوریت مراجع هدایت می‌شود و آنچه جهت «درمان» را تعیین می‌کند، خواسته‌ها و علایق مراجع است.
- فیلسوف مشاور به هیچ نظریه‌ی پیشینی که بخواهد به مراجع تحمیل نماید متعهد نیست.
- در مشاوره فلسفی، مراجع به عنوان عاملی فعال‌تر از مشاور در نظر گرفته شده و تحت تأثیر روش‌های درمانی مشاور قرار ندارد.
- در حالی که در روان درمانی ملاک تشخیص علائم بیمار است، معیار اعتبار در مشاوره فلسفی سازگاری و ارتباط بین الازدهانی میان مراجع و مشاور است.
- هدف روان درمانی بهبود علائم بیماری مراجع با هر روش و ابزاری است، در حالی که در مشاوره فلسفی هدف اولیه تسکین عاطفی مراجع و این بهبود تابع نوعی رضایت مفهومی است.
- مواضع فلسفی، اگرچه از نظر شناختی مطلق هستند اما همواره در در معرض سؤال باقی می‌مانند.
- روان درمانی با مطالعه گذشته مراجع علائم ناشی از تجربیات ناکارآمد را درمان می‌کند، در حالی که مشاوره فلسفی از این منظر خود مفهومی و بدون وابستگی به زمان است.
- علائم روانپزشکی همچون اعتیاد به الکل غالباً باعث نگرانی شغلی یا اجتماعی مراجعان می‌گردد، و این در حالی است که دغدغه‌های فلسفی عملکرد اجتماعی یا شغلی مراجع را مختل نمی‌کنند.

۱. کتاب راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی مجموعه ای است که به طور گسترده توسط پزشکان و روانپزشکان در ایالات متحده برای تشخیص اختلالات روانی استفاده می‌شود. DSM که توسط انجمن روانپزشکی آمریکا [APA] منتشر شده است، شامل تمام گروه‌های اختلالات روانی در بزرگسالان و کودکان است.

منابع

- Achenbach G.B.** (1997). "On Wisdom in Philosophical Practice". *Inquiry: Critical Thinking Across the Disciplines*, Vol. XVII, No 3, primavera.
- Bagheri Noaparast Kh.** (1389). *An Introduction to the Philosophy of Education in the Islamic Republic of Iran*, first volume, Tehran: Scientific and Cultural Publications. [in Persian]
- Barrientos J.** (2005). *Introduction to Counseling and Philosophical Orientation*. Santa Cruz de Tenerife: Idea.
- Boele, D.** (1995). *The Training of a Philosophical Counselor*. In R. Lahav & M.
- Bohm, D.** (1996) *On Dialogue*. London: Routledge.
- Cohen, E. D.** (1995). *Philosophical Counseling: Some Roles of Critical Thinking*, Essays on Philosophical Counseling University Press of America.:121-131
- Deurzen Van E.** (2001). *Speech is Silver, Silence is Golden: Psychotherapy and Philosophical Consultancy, Thinking Through Dialogue: Essays on Philosophy in Practice*, Surrey, Practical Philosophy Press.
- Dogan S.** (2000). *A Contemporary approach to School Guidance and Counseling*, Comprehensive Guidance Program model, 2(13), 56-64.
- Gerber W.** (1995). *Philosophical Practice, Pastoral Work and Suicide Survivors, en Essays on Philosophical Counseling*, New York: University Press of America: 153-158.
- Gerebers, Will.** (1995). *Philosophical Practice, Pastoral Work and Suicide Survivors*, en Essays on Philosophical Counseling: 154-157.
- Gutknecht Thomas** (2006) *Philosophical Counseling in Germany*, Hamburg, Psychological Researching.
- Jongsma I.** ([1996). *Philosophical Counseling in Holland: History and Open Questions, in Essays on Philosophical Counseling*, New York: University Press of America.
- Lahav R. & M. Tillmans** (1995). *A Conceptual Framework for Philosophical Counseling: Worldview Interpretation.*, Essays in Philosophical Counseling University Press of America. pp. 3-24.
- Lahav R.** (1996a). "What is Philosophical in Philosophical Counselling?", *Journal of Applied Philosophy*, Vol. 13, No. 3, 259-278. <https://www.jstor.org/stable/24353958>
- Lahav R.** (1997). "Philosophical Counseling and Existential Therapy: On the Possibility of a Dialogue between the Fields", *Journal of the Society For Existential Analysis*, No. 9, pp. 129-145.
- Lahav R.** (1996b). "Philosophical Counseling and Taoism: Wisdom and Lived Philosophical Understanding", *Journal for Chinese Philosophy*, No. 23, pp. 259-276.
- Lebon Tim.** (1999). Socrates, Philosophical Counseling and Thinking Through Dialogue, en Thinking Through Dialogue: 31-42.
<https://www.google.com/url?sa=t&rct=j&q=&esrc=s&source=web&cd=&cad=rja&uact=8&ved=2ahUKEwjNtMPbkraCAxVQtqQKHfhhDyMQFnoECBgQAQ&url=http%3A%2F%2Fwww.timlebon.com%2Fwas%2520Socrates%2520a%2520Philosophical%2520Counsellor%2520LeBon.pdf&usg=AOvVaw1597VMpEnzq2DWwaDu1Fnd&opi=89978449>
- MacIntyre Alisdair** (1977). "Epistemological Crises, Dramatic Narrative and the Philosophy of Science". *The Monist*, 60(4), pp. 453-472.

- Marinoff L.** (2005). *Philosophical Therapy*. Istanbul: Gendas Culture.
- Martin W.M.** (2001). "Ethics as Therapy: Philosophical Counseling and Psychological Healthy". *Journal of Applied Philosophy*. www.aspcp.org/ijpp/html/vol1no1.html
- Mijuskovic B.** (2021). "Philosophical Counseling and Loneliness: An Interdisciplinary Approach, Interdisciplinary Research in Counseling", *Ethics and Philosophy*, 1(1), pp.28-37. <https://www.ceool.com/search/article-detail?id=994752>
- Mills Jon.** (2001). "Philosophical Counseling as Psychotherapy", *International Journal of philosophical Practice*, 1(1), pp. 1-28.
- Prins-Bakker A.** (1995). *Philosophy in Marriage Counseling*. In: LAHAV, R.; TILLMANN, M.V. *Essays on Philosophical Counseling*. New York: University Press of America, Inc. pp: 135-152.
- Raabe P.** (2001). *Philosophical Counseling: Theory and Practice*, Westport: Prager.
- Raabe P.** (2002). *Issues Philosophical Counseling*. New York: Prager Torrey Publishers.
- Raabe P.B.** (1999). *Philosophy of Philosophical Counseling*. Thesis (PhD in Philosophy) – Faculty of Graduate Studies, University of British Columbia, Vancouver. Available at: <http://hdl.handle.net/2429/9926>.
- Romero J.** (2010). "Philosophical advice in the international and Ibero American. Historiographic note". *HASER. International Journal of Applied Philosophy*, No.1, pp.149-162.
- Russel J.** (2001). "Philosophical Counseling is not a Distinct Field: Reflections of A Philosophical Practitioner". *International Journal of Philosophical Practice*, 1(1), pp.4-35.
- Savage P.** (1997). "Philosophical Counseling". *Nursing Ethics Dergisi*, 4(1), pp. 32-49.
- Schefczyk M.** (1995). "Philosophical Counseling as a Critical Examination of Life-Directing Conceptions", en *Essays on Philosophical Counseling*.
- Schuster C.S.** (1999a). *Philosophy Practice: an alternative to Counseling and Psychotherapy*. Westport, Prager.
- Schuster C.S.** (2005). *Philosophical Counseling Not Personal New Age Terapy. Radical Psychology*. Vol.4. www.radpsynet.org/journal/vol1-2/phillc1.html.
- Schuster S.C.** (1999b). "Philosophy Practices as Alternative Ways to Well-being". *Journal of Radical Psychology*, 1(1). Available online: <http://www.radpsynet.org/journal/vol1-1/Schuster.html>.
- Segal S.** (2007). *Disrupted Conventions or Diseased Selves: The relationship between philosophical and psychotherapeutic forms of questioning*, Publisher Taylor & Francis Group: 41-55. <https://doi.org/10.1080/17428170600900624>
- Tillmanns M.** (2018). "The Early Days of the Philosophical Practice Movement", *Practical Philosophy*, 3(13), pp. 5-14. <http://philopractice.org/web/history-maria-tillmanns>.
- Tuedio J.A.** (1998). *Philosophical Counseling as a Window on the Abstract Realities of Everyday Life*. Department of Philosophy, California State University, Stanislaus.

Explaining and Examining the Differences between Philosophical Counselling and Psychological Counselling

Seyed Hesam Hosaini

Ph.D. Candidate, Department of Philosophy of Education, Faculty Educational Sciences,
University of Shahed, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

s.hesam_h@yahoo.com

Seyed Salar Hosaini

A graduate of Public Administration, Payam Noor University, Saqqez Center

salar1252.h@gmail.com

Akbar Rahnama

Assistant Professor, Department of Philosophy of Education, Faculty of Educational Sciences,
University of Shahed, Tehran, Iran.

rahnama@shahed.ac.ir

Improving the problems of life in ancient times was a unique role of philosophy. This central role was forgotten due to the dominance of science in the modern era. But in the contemporary era, philosophy has come to its senses and is trying to revive its position in life through practical activities such as philosophical counselling. Achieving this goal requires clarifying the boundaries of differentiation between this emerging approach and other forms of psychological counselling. Therefore, this research was done with the aim of explaining the differences between philosophical counselling and psychological counselling. The type of research is applied in terms of purpose and qualitative in terms of approach, and conceptual analysis method and interpretive method were used to explain the purpose. Based on the findings of the research, the differences between these two areas can be explained in terms of the difference in definition, therapeutic role, topic, task and role, skills, goals and the relationship between client and consultant. The results of the research showed that these two areas can support each other as a complement and consider the worldview and mental state of the clients together.

Keywords: Philosophical Counselling, Psychological Counselling, Therapy, World view.